حرکت انحا

و اندم ابداً زیرا که خلقه ایلیا این حضرت فی است نه است زانکه چیزی با متصل یا منفصل گردد [illegible]
و الکلام لا تحصیل و لا تفصیل [illegible] نهایات ابتدا برده قسم است اول معرفت دوم [illegible] سیم فنا چهارم تحقیق پنجم
لقا ششم وجود هفتم تجرید هشتم تفرید نهم جمع دهم توحید و این امور و مقامات حاصل میگردد بعد از سلوک و وصول بنهایات
چنانکه بدایات و عود مقدم بر سلوک و در وقت بیدار شدن و قیام از نوم غفلت اما معرفت قال الله تعالی [illegible] اما الذین
[illegible] و استشهاد بنقره [illegible] و معرفت احاطه بعین شیء است
جز یعنی ادراک حقیقت شیء و صفات آن چنانکه هست ثانیاً بعد از وصول و فنا از آن و این ادراک بر دو قسم است بخلاف ادراک و علم که آن
حصول صورت شیء است در نفس مطابقه للمعلوم و معرفت ادراک عارف است بحقیقت و اتحاد عارف بمعروف [illegible] و غیر [illegible] و جدا [illegible]
سه مرتبه میباشد اول معرفت صفات و نعوت حق است بآنچه در قرآن مجید وارد شده و توقف بآنچه از شارع رسیده است اما
آنچه از شارع تجاوز آن نشده و دلائل و شواهد آن در شرع پیدا است مثل حالت [illegible] و رازقیت در مرزوق و قادریت [illegible]
صفات حقایق اسماء حسنی اند و هر کاه ملاحظه موجودات کرده شد یافته میشود که موجودات تمام شواهد و دلائل [illegible]
زیرا که هم بادل علی المسمی است و کل [illegible] الموجودات [illegible] و این [illegible]
در وی بنور بصیرت که حقتعالی در سر و عقل ایشان ودیعت گذاشته و این حیات طیبه حق است و هر کرا الله تعالی خلاصی ادا [illegible]
بوانده میگردد و عقل او بحیات طیبه و مجرد میشود از غوشی نفس و بدن منور میگردد و بصیرت او بنور هدایت و علامه میباید از غفلت جهالت
و جذب کرده میشود از سفل الی العلو پس نظر میکند باشیاء بالتعظیم موجد ایشان و حسن اعتبار و ملاحظه با ایشان و این معرفت [illegible]
از علاء رسوم و حاصل نمیشود تعین شرعی بدون آن و ارکان این مرتبه سه چیز است اثبات صفت هم [illegible] و نفی تشبیه [illegible]
و پس از ادراک کنه آن و خلاصه آن از مضمون حدیث که بیرون است از حد تشبیه و تعطیل با کرا اعتقاد کنند بانکه او شیء است بحقیقت
شیئیت بخلاف الاشیاء [illegible] است غیر است داخل است عارف است قریب است بعید است و جز آن از نسب و اضافات بخلاف نسبت
و اضافات اشیا با یکدیگر کما و کل هذه الاعتبارات فی الاحادیث مرتبه دویم معرفت ذات با اسقاط تفریق میان ذات و
صفت با نصاف بعد بحدیث فی تیتع قبه یفضی الی اخر الحدیث پس هر کاه مشاهده نمود صفات حق را از خود و صفات
حقایق اسماء اند و اسم ذات مع صفت خاص است و آن صفت اعتباریست پس فرق میان ذات و صفت نیست مگر باعتبار و لا [illegible]
فی امر الاعتباری فی الحقیقه و صاف میگردد و این معرفت مگر در حالت فنا و بنا و این بر سه رکن است با آنکه صفات عبارتست از شواهد
و شواهد عبارتست از عبارات ظهور و عبارات و الفاظ و انها [illegible] اند از برای قطع الطریق الی المقصود و اذا وصل
بالمطلوب یحول الفلاقات الاعتباریه پس ساقط میشود فرق بین صفات و ذات و این مرتبه خواص است و آنکه با [illegible]
حقیقت مرتبه سیم معرفت مستغرق فی المعروفست و میرسد بان استدلال زیرا که فوق علت و دلالت میکند بآن مشاهده زیرا که
باقی نمانده مشاهدی و مستحق اعتبار میگردد کسی جعلی و وصفی زیرا که این اکتسابی حیثیت و بنا آن بر سه رکن است مشاهده قرب و ترقی از [illegible]
علم و مطالعه جمع یعنی طلوع و ظهور جمع و آن معرفت خاص الخاص است و افنا و قال الله تعالی کل من علیها فان و ان
مرتبه باشد اول فنا معرفت عارف در معرفت بمعروف تجلی معروف در عارف بحدیکه معرفت عارف عین معرفت معروف گردد
کما ورد فی تیتع قبه یفضی و فنا عیان معاین معاین زیرا که معاین حیثیت گردد حق و فنا طلب عارف در وجود زیرا که بظهور
مطلوب باقی نمیماند طالب و طلب و اذا طلع الشمس [illegible] مرتبه دویم فنا شهود [illegible] الی المطلق

گلشن سیم

و فنا و شهود و معرفت و عیان زیرا که عیان فرق شهود است و فنا و شهود و عیان بطور معاین و اقتضا حضرت جمع از آن غیر را مرتبه سیم فنا و شهود فنا
و آن ابتدا حضرت جمعیت زیرا که هر که مشاهده نمود فنا کل ماسوی الحق در حق و شهود او از جمله ماسوی است پس فانی میگردد و شهود او کافی کل ماسوی
پس بجمعیت نماید در مجمع جامعین و سلوک میکند سبیل بقا را بالاسم و عین جامعین و این مبدء سفر ثانیست که بعد از آن بقا باسم است اما بقا
قال الله تعالی ما عندکم ینفد و ما عند الله باق بقا است از برای آنچیزی که باقی ماند بعد از فنا و رسوم ماسوی و اتصاف بصفات الحق و آن سه مرتبه اول
بقا و علم یعنی بعد سقوط علم عبد معلوم باعتبار فنا عبد بالکلیه پس باقی نماند علم که صفت عبد است بعد از فنا موصوف و بقا حق باقی
او است باعتبار معلومیت مرتبه دویم بقا شهود بعد از سقوط شهود چنانکه در معلوم گذشت مرتبه سیم بقا حقیقت لم یزل و لا یزال بعد فنا
علم یکن از آن و این مقامیست که عبد موجود است بوجود حق و باعتبار بقا او همچنین است متصف بصفات حق و مبعوث اند بعد از فنا
از صفات اعلی و تسمیه باسم خیر اسم الخاصه یعنی لفظ جلاله از اسماء حسنی و اقامت مینماید او را در عالم خیر علم و مشاهده میکند حق را بعین حق
و قیام مینماید بحق در مقام عبودیت بحق الحق قال الله تعالی اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم استشهاد بایه کریمه بر تحقیق آنکه غیل سوال
رویت احیاء اموات مورد رویت شهودی عیانی تحقیقی بعد از آنکه در عرفان و ایقان حاصل بود در احیاء اموات و آن بر سه مرتبه باشد اول
تحقیق تجرید است یا نور حق بالکلیه از ظل انکر و انی علم خود را در علم حق و همچنین جمیع صفات ظاهر از خود را بدانکه مشاهده نمائی علم و سایر صفات
ظاهره از خود که منظور حق از حق نیز سایه است از نزد چنانکه ظل از فنا در حال بقا وجود ک فی الحق مرتبه دویم بانکه مشاهده نماید شهود تو
شهود حق یعنی خالص و مجرد گردی از نسبت آن شهود را بخود کما ذکرنا اول مرتبه سیم بانکه مجرد گردی از استشهاد را که خلقه حادث شود
اسابق قدیم در وقت تحقیق حالت بقا بعد فنا و باستش بر انحال که کان الله و لم یکن معه شیء و بروایت دیگر لم یکن شیء غیره
پس در این وقت فانی میگردند شهادات و باطل میشوند عبارات و فانی میگردند اشارات باتمیس قال الله تعالی و کلمتنا
علیهم ما یکلمون و تمیس اظهار امر است عاریه بصورت دیگر از معنی تحقق چنانکه اظهار رمی حق بصورت حضرت رسول کما قال الله
ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی و آن بر سه معنی اطلاق میشود اول تمیس و ظهور حق در مرایا و مجالی کون در نظر اهل تفرقه و اهل
وهم بانکه مسلق میگردانند حصول امور کائنه را باسباب از نزد و انکه و علل مثل سنن کیاه و آثار رحمی و امیدانند و نزول مطر
از سحاب و صرف را باستدلال و ریاضت و غیر آن و مشاهده مینمایند اهل جمع و عرفان حصول جمیع را بانکه حقتعالی اظهار میکند هر چیز
بهر وجه که خواهد و لا دخل للاسباب مثل پیشه سن کرسنه که حاصل میگردد بعد از خوردن نان و میتواند گرسنه کند هر چند چیز بسیار خود
مرتبه دویم تمیس اهل سلوک و عبرت که احوال خود را بخلاف آنچه هست مینمایند و کرامات خود را پوشیده میدارند و مواجید خود را از صارف
در حق اظهار و اقوال بیان میکنند و اشتغال بکسب از برای معیشت مینمایند تا آنکه پوشیده ماند احوال ایشان بر اهل عقول علیله از
برای حفظ و صیانت اوقات خود بانکه انزوا و اعتزال از خلق میکنند تا آنکه اقبال بایشان بسبب مشغول گردانیدن ایشان از حق و مقصود
ایشان نگردد باصحیح و تحقیق سلوک و قصود و معاینه ایشان و اینطایفه بسبب اتصال رحمت حقند بر اهل تفرقه مرتبه سیم
تمیس اهل تمکین است از انبیاء و اوصیاء و اولیاء ترحما علی اهل العالم و توسلا باشتغال و اشتغال بمکاسب زیرا که
ایشان میدانند که محجوبان از مشاهده حق و شهود حق و کلی افعال از حضرت حق عاجزند و نمیتوانند که انقطاع از اسباب و سلسله
نمایند و توکل بر حق کنند پس موافقت مینمایند اهل تمکین محجوبان در تمسک باسباب انکه میدانند که اسباب را اثری نیست بلکه موثر حق است
و اشتغال بکسب و مناسبات محجوبان را بایشان انس و آرام میرسد و فواید و هدایت از برکت صحبت و ارشاد ایشان بکافه مردم عائد
و این حال بسبب آنست که باقی بقا حقند پس هر چیز که از ایشان میشود نیز بحقست اما وجود قال الله تعالی بعد ان الله مقصورا و حقیقتا

حرف الخاء

نیز فرموده، لو جدتنی لوجدتک و استعمال لفظ وجود در سه معنی گرده میشود اول وجود علم لدنی یعنی علم از نزد پروردگار بدون واسطه
جبرائیل و غیر او و آن از غیب الغیوب است و قطع میکرد بحصول علم لدنی علوم حاصله از استدلال و اخبار و تجارب و سوانح و الهامات که
حاصل از کشف و معاینه از حقیقت و علوم دیگر باشد و حجاب است زیرا که متلاشی و فانی میگردد ماسوی الله در نزد تجلی حق مرتبه دویم وجود استغراق
اضمحلال رسم وجود خلقت در وجود حق و آن توهم غیریت او مستقبل از فنا و اضمحلال و استغراق او در بحر او نیست و بعد از استغراق
و اضمحلال و فانی میگردد توهم او و از رسم وجود است مرتبه سیم وجود حقیقت او عین وجود و وجود محض و حقیقت و حقیقت و اعلام
و اشارت بلکه باقی نمانده عبارتی و اشارتی و او ست حضرت احدیت ذاته ما تجرید قال الله تعالی فاخلع نعلیک و تجرید و انخلاع از
شهود ماسوی است و آن بر سه مرتبه باشد اول تجرید از عین کشف از عین یقین یعنی مجرد شدن و نفی نمودن مرحله یقینی که حاصل شده
از اکتساب بشهود حقیقت حق پس میگردد کشف مجرد از شوب کسب زیرا که خالصت بعلم الله و خالص گردیده از بقایا و دوم مرتبه دوم
تجرید عین جمعیت از درک علم یعنی تجرید حضرت جمعیت از درک علمی زیرا که علم از بقایای رسومست زیرا که علم صفت و اقتضا میکند
موصوف او جمع نیست مگر بمجرد رسوم و آثار و صاحب این مرتبه خالی میباشد و بدان از علم که حال بعد از بودن بوده است مرتبه سیم
تجرد و خلاص از شهود و تجرید است زیرا که بدرگاه مشاهده نماید تجرید خود را مشاهده نموده رسم خود را پس مجرد گردیده است از رسم پس طریق
تجرید او آنست که مجرد گردد از شهود و تجرید باستهلاک و اضمحلال او در عین جمع و خلاص گردد و باقی ماند حق ثابت مشهود بذاته لذاته
اما تفرید قال الله تعالی و یعلمون ان الله هو الحق المبین یعنی مشاهده نمایند که تفرید باشد حضرت حق یعنی ثبت و واجب ظاهر است
بذاته پس معنی حق حصر شد در تعالی و ماعدای وجود محض عدم است حقیقت و نیست یعنی تفرید و آن بر سه مرتبه است اول تفرید اشارت
است بسوی حق و قیام آن بر سه رکن است اول تفرید قصد است حقیقت یعنی از کل موانع و التفات بماسوی المطلوب و قطع هر چیز که
موذی میگردد بطلب حق چنانکه تشنه را غیر از طلب آب قصدی دیگر عارض نمیشود دویم تفرید محبت است خلقا محضا یعنی محبت
غیر مشوب بغرضی از اغراض و غیر مجذوب بر فنا و او سیم تفرید شهود و اتصال یعنی مشاهده حق را مجرد گردانده از غیر قصد و اتصال بمشهود
نداشته باشد از مشاهده حق حصول منازل و مقامات و کرامات و غیر آن را بلکه محض اتصال باشد مرتبه دویم تفرید اشاره بحقیقت
آن بر سه رکن است اول تخلیص اشاره بحقیقت از اقتضا یعنی بعد و افعال سنیه و ظهور کرامات زیرا که این منافی اشاره بحقیقت زیرا که
اثبات غیر است دویم تخلیص اشاره در سلوک بسوی حق بغیر قصد ملازم در حق یعنی بیان از اوده و اخلاع بحقیقت تعین و تحصیل و اکتساب
خود سیم تفرید اشاره است بتعین نفس و غیره یعنی خالص گردانده اشاره بحق را بانکه قبض نماید تعالی و از نفس و یعنی فانی گردانده
او را و پوشیده دارد احوال او را بر عالمیان از روی غیرت بر حفظ و حفظ وقات که مبادا از علاوه خلق احوال او فاسد و ضایع
گردد احوال و وقت مرتبه سیم تفرید اشاره است از حق و آن انبساطی است که تعالی کرامت میکند بعد جذب و تعب بعد از فنا و
خلق برحمت و رحمه بخلق زیرا که جذبت و ارشاد خلق بحق و این انبساط و بقا بعد انقباض است که بیان مذکور شد پس بعد تحقیق محبت باطنا
بحضرت حق و بسط است ظاهر بطرف خلق و تمیز نمیکند فیما بین مرجعیت حق و بکثرت اشیا مشاهده کثرت نمایند بلکه مشاهده وحدت باطنی
احکام کثرت را موجب بدان ظاهر بیابند و با بصیرت چنانکه در قرآن مجید فرموده قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة
[illegible] و الله هو الهادی
[illegible]
[illegible]

گلشن هفتم

تکوین و فنا تکوین در خاص فعلی اشاره است و آن بر سه مرتبه است اول جمع بعد و آن اضمحلال و فنا جمیع استدلالی عقلی و نقلیست
در علم لدنی و تجلی علم لدنی یعنی تجلی ذاتی حق از ذاتی پس صاحب این مرتبه علم است و از ما یعلم الحق بدون تکوین پس فانی میگردد
تکوین از ما یعلم حق چنانکه فانی میگردد اثر از ذات و مرتبه دویم جمع وجود و آن فنا و اضمحلال نهایت و محال است در وجود چنانکه
در باب اتصال مذکور شد مرتبه سیم عین جمعیت و آن فنا و اضمحلال مشیت و اشاره است در مشار الیه که حضرت احدیت صرفه محضه است
کما ورد فی الحدیث کان الله ولا شیء غیره و این غایت مدارج سالکین است و منزل اسرافی است و نیست مقامی اعلی از مقام جمع بعد
که انتهای مقام است بعد از فنا سالک غیر حق چیزی نیست که صاحب مقام و مرتبه باشد و بعد از این بقا است و سفر ثانی سیر باحق
است بل سیر الحق من الحق بالحق و تنزل من الحق الی الوجود و لا شک ان الوجود شهود ما یفوق المبدأ اکبر لان غیره عدم محض
و تکبر لعدم ذات و لا صفة و لا اثر اما توحید قال الله تعالی انی انا الله لا اله الا انا و توحید نیز مرتبه حقست از شهود غیر حق الصغر
کما قال امیر المؤمنین و سید الموحدین کمال التوحید نفی الصفات و بچه گفته اند از محققین علما و اشاره نموده اند آن عبارت
تصحیح این معنی است و بیان اسوی التوحید از احوال و مقامات کلل و اعراض اند از برای توضیح معنی توحید خواجه عبد الله انصاری
قدس سره در استشهاد بتوحید آیه شهد الله انه لا اله الا هو آورده و صاحب شعاع انی انا الله را مناسب دانسته زیرا که مراد
از توحید در این مقام توحید استقامه غیر است بالکلیه و در آیه شهد الله قرین گردانیده شهادت ملائکه و اولوا العلم را و این بنقل از استقامه
غیر است بلکه باثبات غیر است و الله یعلم بقصد الشیخ و آن سه مرتبه دارد اول توحید عامه است و ثبوت و حصول آن بفکر و ملاحظه
عالم و مصنوعات ظهور تبدل و تغیر حدوث ایشان دلیلست بر وجود صانع قدیم غنی مانع از حدوث ایشان موصوف بصفات
وارده در قرآن و فاعلیت اختیار و احتیاج ما و بزبان اقرار بشهادت ان لا اله الا الله وحده لا شریک له لها فاجعلا احدا
کما الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و این توحید ظاهر جلی است و نفی میشود از این شرک جلی و داخل میگردند تحت
اسلام و محفوظ میماند جان و مال و جایز میگردد مناکحه و میراث و فرق دیگر از حل اشیاء سابق جایز میشود از ایشان اخذ جزیه و ذمه و بعد از
ثبوت این مرتبه و استماع از رسول بادب و عمل بموجب فرمان حاصل میگردد بصیرت از برای او و زیاد میشود بفکر و مشاهده شواهد از آیات
و انبیاء مرتبه دویم توحید خاصه از آن ظاهر میگردد حقایق و آن مستقط میشود آثار از اسباب ظاهر بسمت و ترقی از منازعات
حواس و وهم تا مشاهده نماید ترتیب صدور اشیاء از احقاق صور آثار و اثر از اسباب قدیم و حکمت حق سابق از لا یکون
الا کما کان پس متعلق میگردد بچیزی از ذات و مانع نمیشود چیزی از سلوک تا که غالب میگردد بر ذات و مقتضی او نیست مگر الرب و علم
لیس غیر بعد و این وقت معلوم میگردد او را که مشیت او در حقیقی بجز رب و پس مستقر میگردد و مشهود میشود و این شهود او
حضرت واحدیت و ظهور احدیت فانی میگردد و مرتبه واحدیت پس باقی نماند چیزی که نسبت شود توحید را اشاره کرده شد بقول
انی انا الله لا اله الا انا مرتبه سیم توحید خاصه است و کسی از آن منتهی میشود که غیر از ذات و ظهور او فانی گردیده و چیزی باقی نمانده و
و اشارتی و عبری میشود از مقام جمع و برگردانیدن اهل جمع از مرتبه واحدیت و ظهور گردانیده اند آنرا که در مرتبه احدیت لا اسم و
رسم و لا صفت و آن الفاظ که بر آن اهل اشاره جاری میگردد مثل شان او فی جمیع الصفات التوحید لفظ الاضافات
و التوحید لفظ الحدث و اثبات القدم و غیر این الفاظ مراد آنست که توحید صحیح نمیگردد مگر بالفاظ غیر حق و در بیشتر مقامات
بیشتر و از آنست که در حدیث وارد شده است من عرف الله کل لسانه بود [illegible]
صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و گمنام نام یکی از بیان [illegible] است و در ایام [illegible]

در ضمن ترکستان گذشت و ذکر خرخیز نام طایفه ایست از ترک اکثر شیعی مذهب جمعی کثیر در خدمت حضرت امیر جان بازی نموده و جمعی خضر
عالم و فاضل و عارف بوده راقم گوید که طایفه خرخیزی اسمی بسیار و قومی بیشمار دارند و اکثر ایشان در عراق عرب و در کنار شط فرات سکونت
و جمعی از ایشان در بطلیک و غیره حکومت گذارند و راقم بسیاری از آن طایفه را دیده و بصحبت ایشان رسیده است و اکثر اوصاف حمیده ممتاز
خسرو آباد
خسرو آباد نام چند قریه است موضع فارس و خراسان و مشهور بین آنها خسرو آباد خراسان است
راقم اکثر آنها را دیده و ذکر خشت در مقام بهار چون بهشت است نام قصبه ایست از بلاد فارس در کنار کازرون واقع و در زمین هموار اتفاق
افتاده و اطراف آن کشاده است و در ولایت آن جبال شامخه دارد و مقدار یکفرسخ از هر طرف کوه بیش دور است و نخلستان او موفور
بسیار و هوایش مطلوب هزار باب خانه در او است و بیست پاره قریه مضافات او است مردمش همگی شیعی مذهب باشند عموماً در معارف انسانی
و از کسوت مردمی متزاد ذکر رسیده شده و مرکبات خوب دارد و گویند اشخاص خوب بسیار از آنجا برخاسته اند و بزرگ کلان نقشانی آن بسته ذکر خضر
بر وزن جعفر بلوکیست خمس و نصیه ایست و کلش از کشور فارس و در سه فرسخی شیراز میان جبال آفاق افتاده و سمت شرق و مغرب آن کشاده است
بزرگ از وسط ملک خضر میگذرد و قریب سی پاره قریه معموره در او است و اکثر میوه های سرد سیر بیش نیکوست آبش خوب و هوایش مرغوب است
بیخ بعضی از وسط بایل بخوبی در آنجا بسیار حاصل میشود مردمش همگی شیعی مذهب اند و قریه جاماسب حکیم آنجاست و حکیم الهی شمس الدین محمد شاگرد
صدر الحکما میر صدر الدین محمد شیرازی صاحب تصانیف کثیره از آنجا بوده و در حکمت تالیفات خوب نموده خضرک مع الخاء بلوکیست از بلوک
سمت شمال شیراز واقع شده و طرف شمال و جنوبش جبال شامخه دارد و فاصله میانه جبلین یکفرسخ است و شرقی و غربی آن بغایت کشاده است
بیست پاره قریه در او است آبش صاف و هوایش موسم تابستان است و در هنگام زمستان و بهار بدرجه از حرارت و اما هوش مختار و از
ارتفاعات بخش بیاز است مکرر مشاهده شده خوبترین آنجا قریه سیدان و محلی بعیب توانست ساداً صحیح النسب آنجا سکونت دارند و در خضرک
بسیار بکار رفته راقم را بلوک خضرک و مشتر آمد از خضرک مردم خضرک بهتر از مردم خضرک ذکر خلج بضم خاء شهریست کشاده اصل اسم فرزند زاده باشد
بن نوح بوده که آنجا آباد کرده بنام خویش موسوم نموده در ضمن ترکستان مذکور شده است ذکر خلج نام طایفه ایست از طوایف ترک
بسیار و قوم بیشمار از نسل ترک ابن یافث ابن نوح چند جمعی از آن طایفه در کشور هندوستان و غیره سلطنت کرده اند و اکثر بلاد و سمت عراق و خراسان
و نواح و قوران سکونت دارند اغلب اکثر ایشان شیعه امامیه اند و دیگر حنفی اند راقم با طایفه خلج معاشرت بسیار نموده و بوجه مجالست بر روی ایشان
گشوده اشخاص نیک محضر و ستوده سیر میان ایشان کم دیده شده است لیکن مردمان صاحب هوش نیز دارد و در ضمن خلج ترکان گفته که چون
خورخان ابن قراخان ملک اصفهان گرفته مراجعت نموده و شاه را زنی بزاد و بسبب عدم غذا شیر نداشت شوهر او قدری گوشت شکار شمال مود و گرفت
و زن او قدری از خورده شیر پستان زن قدری طفل شیر خورد و خاوند زن شوهر بشکار او خورخان رسیدند چون بیاق بوده که کسی از خورخان نام دارد
از آن مرد پرسید و گفت که قال آج یعنی گرسنه ام از کثرت استعمال خلج گفته طایفه خلج از نسل آن مرد و زن میباشند و ذکر خلیل
نام چند موضع است در عراق چند آن استیار در مقام ... شده است خلخال نام دو قریه است مشتمل ... از آن یکی از بلوک ایران ... بر سر کوهی حدث کرده فرود آباد نام نهاده الحال مجموع ... جمع ... قرب ...
در او است آبش از چشمه سار خوشگوار و هوایش ... دارد ساکنان جمیع ... کوهسار است و محدود است ... شرق ... از مغرب ...
و از شمال ... و از جنوب ... مردمش ... و ... بسبب ... دارد مکرر دیده شده و گویند رعیت ... از ... خلخال ... و ... خلخال ... کوید که در کتب تاریخ دیده که فرعون ... بوده ... خلخال ... مذهب ... بغایت متعصب ... است ... خلخال

در لغت عرب عدد پنج را خمسه گویند و چون ولایت پنج ملوک بهم متصل اند آنجا را خمسه نامند آبش خوشگوار و هوایش سازگار. و گلش گرمسیر
طایفه افشار و شیعه جعفری کرار و اکثرش شجاعت شعار و طایفه شاهسون بر نسبیار و دارالامارهٔ آن دیار آنجاست در حرف زا خواهد آمد و
گویند که کتب بدو بصحبت جمعی از بزرگان آنجا رسیده و فانی از مراتب محبت نباشد ذکر خوی در لغت فارسی لغت خوی عرق باشد و بزبان ملیان
از اقلیم رابع و جوانب اربعه اش فی الجمله واسع و وی از جمله آذربایجان و کلی خلد نشانست سمت غربی شهر تبریز اتفاق افتاده و طرف طول
آن شهر بجبال شامخه قریب و مردمش از متاع حسن و جمال فی الجمله نصیب قریب بهزار باب خانه در اوست و صد و چهل پاره قریه معموره مضافات آن
آن شهر مشتمل است بر بانوت دلنشین و بساتین بهجت قرین آبش بسیار و هوایش سازگار رود بزرگ از قرب و جوار آن میگذرد خاکش حاصلخیز و
حسن تمیز چنانکه از کثرت غبار و بیان مورخان جزیره خوارزم ایران گفته اند مردمش ترک زبان و بنسبت بغربا مهربان همگی مذهب امامیه دارند در قرای
آن فرقه علی اللهی بر نسبیار اند حاقم گوید که آن شهر را دیده و بصحبت کابر و افاضل آنجا رسیده و ایام چند با ایشان بوده و طریق معاشرت پیموده
ارباب جاه و جلال و اصحاب فضل و کمال و اهل جد و حال در آنجا مشاهده نموده است بذکر یکنفر از ایشان مبادرت مینماید ذکر مولانا حاج محمد ابراهیم
مردی مرد و شخصی فرزانه و در بعضی فضایل انسانی و جرز زمانه بوده و در علوم عقلی و نقلی و کمالات صوری و معنوی در اندیار کسی آن بزرگوار
برابری نمینمود و مدتها در مدینه اصفهان و کربلای معلی بتحصیل حکمت و علم شریعت کرده و باطلاعی عراقین و خراسان و آذربایجان ایام چند بسر آورده
بود و سفر حجاز نیز مشرف و مشام نموده و بحکم شهریار ایران طریق سفارت روم پیموده و خیبه گوید که مکرر بصحبت آن بزرگوار رسیده و در صحبت
عالیات مشاهده گردیده وی از خلفای قدوة المرشدین زبدة العارفین جناب صفی علی شاه طیب الله ثراه بوده و در قرب مریدان و تخلص طالبان
و ترویج شرب عرفان در اندیار مانند آن بزرگوار نبود الحق بالحقیقه وی از آذربایجان حق عظیم دارد و گویند آنجناب را در شهر تبریز بر جوار اند و بهم در آنجا
فی صدر و سنه هزار و دویست و سی و اند هجری وفات یافت رحمه الله علیه ذکر خوی نسا قصبه ایست خلد آثار در چهار فرسخی طبایکان واقع و در میان
کوه اتفاق افتاده آبش بسیار و بغایت خوشگوار و هوایش سازگار و باغاتش فراوان قرب سه فرسخ طول باغات آنجاست و الحق بغایت دلکشاست
اکثر خاکش حنا زار و کرانکین آنجا بیاز است قرب دو هزار باب خانه در اوست و دو سه هزار مضافات دارد مردمش همگی شیعی مذهب
و علما و کاسب پیشه اند و قاشق خوب تراشند و کاتب خطاطی در آنجا بسیار باشند در باب فضل و کمال و اهل جد و حال از آنجا برخاسته اند
منجمله آقا جمال و پدرش آقا حسین در زمان دولت شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی بوده اند و هر دو پسر و پدر صاحب تصانیف
نیکوه در حکمت و فقه و غیره از آنجا ظهور نموده اند ذکر خیرآباد نام چند قریه است در فارس و عراق اکثر آنها دیده شده چندان تعریف ندارد
ذکر خیر قریه ایست از دفارس مابین شیراز و نیریز واقع است و قریه خرومه از آنجاست در کمتر از نیریز در خیر است جائی و سعت بسیار دارد
دیده شده اند غرومه حاصلخیز است و در کنار بحیره واقعست ذکر خیوان بر وزن حیوان از بلاد یمن و از اقلیم دویم و هوایش گرم و آبش فراوان
و قرا بسیار و مضافات دارد و سمت شمالی شهر صنعا واقع شده مردمش قوم عرب و زیدی مذهب بیست و سه فرسخ از صنعا دور و اکثر شیعه
موخر است قبایل عرب اندیار بسیار و از سابقه و از آل یعفر و بنی ضحاک در آنجا مسکن دارند ذکر خیبر فاتح آن امیر حیدر است و قلعه
از همه قلعه ها مشهور تر و آن در ملک عرب از توابع یثرب است و دیگر نام موضعی است در راه کابل و پشاور و جای سخت و کوهسار و تردد مسافران
مشهور است زیرا که مسکن طایفه غزنی از جماعت افغان همگی مرد و در ایران و شیخ بخدا داده و ستانند مکرر دیده شده ذکر خیوه بلده ایست
از بلاد خوارزم جائی خوب و شهری مرغوب مردمش همگی ترک و حنفی مذهب و بغایت تعصب ندارند برای شجره در آنجا بسیار ذکر گلشن هشتم
در بیان حرف دال بر مراتب خاطر و مرتبت مظاهر در باب فضل و کمال و بر ضمایر تصنیف آثار اصحاب وجد و حال روشن و هویدا نموده
بود که باغبان این بوستان و چمن بند این گلستان بنده و گلشن عرفانی ابن اسکندر زین العابدین شیروانی در حرف دال

حرف الدال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر نواب مستطاب ناصر الدوله و نصرت جنگ امیری ذی‌شان و نوابی بزرگ‌مکان بود و در فضایل نفسانی و کمالات انسانی بر اقران تفوق می‌نمود و بحسن صدق
و صفا و صبر و وفا و عدل و سخا و علم و حلم بی‌آراسته و بکلیه خصال نیک و صفای ذهن و صفوت خبر و عفت قول و استقامت رای و حسن تدبیر بر همه
مخلصان خالص الوداد و دوستان صداقت نهاد و خلایق مهربان و طرفداران مروت و داشت و از ملکات اداری و حکومت کذاری رعیت پروری و انصاف گستری
و تقید فرو نگذاشت و فرقه علما و زمره فضلا و طایفه حکما و علوم رجا و هر ایا طایفه پسندیده سلوک کردی و هر استم کریم و نوازش تعظیم و قواعد توقیر در جایت
ایشان بجا آوردی و اهتمام بحل آن و زوی فقیر گوید که آن امیر معرفت مصیر را از سفر جا خطاب نمودندی الحق کجا بیش هم داشت و قوت و قدرت و جبروت در علم کتاب
تفسیر و حدیث و باب مخزون داشت همگی را بنظر دقت مطالعه نموده و بر مطالب آن رسیده بود هر کجا وقت خود در مجالس و محافل بنشستی تقریر بلیغ
مستصاحب دیب داشت و هیچ کس از ایشان در علمی و ادبی و در کمالی قرار نبودند و هر روز بنگلی از ایشان حاضر شدند صحبت آن امیر در آن مشکل
و متین بود هر کس در محفل انشا بار کلمات نمود و مضحک مذکور نکتی و بر زبان معرفت ترجمانش حرف پایس نگذشتی و از صحبت اول و بند کوهر ان و گرد
اشرار و اهل فساد و اشرار لازم شمردی و از اهل نفاق و حسد و مکر و دغل و ارباب کذب و تمام و فقرا و اصحاب شوت بدی هر روز زیاده از چند ساعت
بامور کلی و مالی پرداختی و از زمان قبل مهام کثیر با دوق و نخواه ساختی با ارباب جرایح و اصحاب مطالب و اهل حاجت و ارباب
کرد آمدی هر وضیع و شریف و قوی و ضعیف از خدمتش حاجت خواستی و بر آنجا حاجت خویش رسانیدی و از مرتبه حقیقت آگاه و اهل طریقت
بود و از روی معرفت آن قانون شریعت هر کس تجاوز نمی‌نمودن امیر دانش فراز حکمت طراز را بر ایشان معلوم گردیده بود که چه فرماید و با که فرماید و چه مقدار
فرماید و چه مقدار فرماید و نیز دانسته بود که چه کند و با که کند و چه مقدار کند و در چه وقت کند و نیز معلوم نموده که چون در خلوت کاری کند و بر فعلی اقدام نماید
اگر انکار انکار کرده و ظاهر شود و در آن حالت نماید شرمندگی روی نماید و وقتی از او اتمام فرمایی بکاله نزد انشا موجود بود فقیر نزد آن مجلس حاضر و در قرب
قبله بود و فرمانفرما بنظر تعجب مشاهده نمود نواب مالک رقاب عالم فرمود که نظر کردن و بر اعجب چیست خواست فقیر را بطریق صحبت معرفی نموده باشد
و جرم راقم را مخاطب ساخته پرسید که چون از کدام ولایت از توابع کدام مملکت و چند قریه در اوست و از چه پیشه و کسب چه مذهب و مرتبه فقیر
بدیه جواب با صواب از تقریر فقیر فرمانفرما پسندیده افتاد و آنگاه نواب الا از فقیر سوال نمود که از بنای کیست فقیر عرض نمود که بنده را معلوم نیست و نمیدانم کدام شخص
بنا کرده است از اشیاء لفظ نمیدانم انشا بار بغایت لطیف گفت و مراد از خطاب آن بود که فقیر گفته باشد که در خاطرم نیست یا فراموش کرده‌ام خیر بطریق صدق
و راستی عرض نمود که اگر نمیدانم گفتن چیست در جواب فرمود که جای نمیدانم در قرب من و بر کرسی نشستن نیست بلکه جای نمیدانم در قطار خدمتگاران
و دست بر سینه نهاده نشست راقم عرض کرد که چون همت عالی بر تربیت فقیر دین غایت و اهتمام امیر در تکمیل حقیر بی‌حد است امید صادق و رجای واثق
است که بدرجه کمال رسیده و از جمله اهل دانش گردیده باشم فرمانفرما از تقریر فقیر خرم گشته انعام لایق مقرر نمود راقم گفت منت ایزد را که از توجه
نواب الا بالجاه آماده است و جهاد از همت امیر والا جاه بسیار فرحت و اساس راحت من گذاشته است و من حیث الجهات بجات خوشدلی و فرحی گذاشته
و جمیع شبهات و اسباب آسایش مهیا آماده است فرمانفرما چند روز در جد و جهد فرمود فقیر قبول نمود و بخلاف در و چون آن مجلس فخر رسیده و صحبت خیانت
نواب عالی مرتبه گشت خاندان احضار نموده فرمود که فهرست کتب را راقم تسلیم کند [illegible] و آنچه [illegible] آن [illegible]

بود از نوازش اکرام و احترام نسبت بتغیر بیفزود و صلی الله علی محمد و آله ذکر نواب عالیه علیه النساء بیگم بنت نواب صادق (۲۲۲)

علی خان اقم گوید قبل از آنکه نواب جسارت خان والد بزرگوار نواب صدر الصدور بهادر باشتهار رسد نواب عالیه بنت نواب صادق
در حوالت قدر و نشر صدر از مراد آن نواحی کوی سعادت میبرد چون نواب صادق علیخان فرستاده از دار الشفا نواب جسارت خان را
حکومت نوابیت برافراشت و قرب چهل پرگنه معموره جهت معاش نواب عالیه مسلم نشسته بود اقم گوید که ناصر خان نوان بسبب صرف
مال و حسن اقبال و اعتلا و استکمال و خوبی کردار و عالم سماحت شنیدن مجبوله طاعت بگزیده گوید اند روزگار مثل آن لعل در صدف گنجایش
بدیده بود با وجود کمالات صوری و فضایل معنوی کثرت دولت و فراوانی جاه و بسیاری دستگاه و کمال حسن و غایت جوانی با ارباب
حال و اصحاب فضل و کمال میل بود و بصحبت اهل عرفان و صاحبان ایقان شغف تام مینمود و محفلی آراسته و اهل معارف را خواسته در پیش پرده
ایشان صحبت اشتی و مباحثات پسندیده و سنوده بود جنب از هر مقوله نمودی در اثنای مکالمه اشعار مناسب خواندی و از آیات و اخبار بگوش هوش
شنیدی گاهی احادیث مشکله پرسیدی معنی از سوال نمودی و از اوضاع عالم و طبایع بنی آدم استفسار فرمودی و از حقایق عرفان و دقایق
استفسار کردی اگر کسی معنی از آن واضح خلاف عرض نمودی بر بحسن تقریر و ادای دلپذیر مجاب فرمودی راقم گوید که در کتب اخبار احوال جمعی از
اکابر روزگار دیده شده مانند پوران دخت بنت خسرو پرویز و زینب خاتون عباسی و خیرات سلجوقی رومی و شجرة الدر و خیر الملک المعظم
و والده خاتون شهریار کرمان و سلطان زیب النساء بیگم هندی و ملک خانم ترانی و امثال ایشان همانا در درک
معانی و فهم بیانی مثل نواب عالیه نبوده اند نوبتی تقریر مجلس آن ملکه زمان عرض نمود که حضرت رسول فرموده که زنان ناقصات عقل و دین اند
نسوان کم خرد و دین نگشتند لهذا نبی از انبیا از نسوان مبعوث نشده و کسی از فقها و صلحا از اصناف زنان بمرتبه وجود نیامده خبر لا یقطع الفوز
قداحهم اثرهم خبر از آنست و نسائهن و خالفوهن صدق آن در جواب فرمود که مردود آنحضرت زنانست که مردم یافته اند و بیشتر
و طبل خود ساخته بر دست نسوان شکافته اند بلکه مراد آنجناب اینست که هر شخصی که ناقص و ناتمام و در عالم تنگی خاست وی از جماعت نسوان و در
زمره زنانست اگرچه ریش و دستار و کلاه و زیغت بر سر داشته باشد و حدیث طالب الدنیا مؤنث و طالب العقبی مخنث و طالب المولی مذکر
شاهد مدعاست و خبر فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی الخبر بمطلب که ادا با مریم ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی
نساء العالمین مؤید مقالست و تقبلها ربها بقبول حسن و انبتها نباتا حسنا سوی حال این ناقصات زنان نیست و قدح ایشان نکند
زیرا که روح و ملائکه و شمس که از روی زنی و مردی و بری اند در حق ایشان ناقصات و نه در آسمان و زمین و ابصر خونشا گرگشتند عاقلان و اهل
آن ناقصات مدح باشد نه قدح مثنوی این همه الفاظ ناقصات سبحان ام تانیش هندان زنان لیک از ناقصات جان ابای نیست
روح را با مرد و زن اشراک نیست زیرا که روح از عالم امر است از عالم خلق قل الروح من امر ربی که فرمود قرآن کریم است عاقل اند و از شمس
نیز راست اگر حال انکار و صورت و ضمیر ایشان دارند عاقلان اند که عالم عبارت از اینست و اگر از اصناف زنان پیغمبری مبعوث نشده
و اما ولی از ایشان بوجود آمده اند جامع جمیع اوصیا و اولیا از باطن فیض مواهب ایشان موجود گردیده و از بعض توجه زنان و از جهت
مراتب علیه سیده و عموم عرفا و تکاثر تربیت ایشان کامل یافته و انتشار آن در کار نیز سندان بر دیار از عاطفت ایشان بر اوی فرود و دانش
شاهد توجه ایشان که مسیح فی و عموی الوصیت خود و زبان آنا ربکم الاعلی نشود و ابراهیم را اخراج بلد کرد بدیده و نه موسی را از مصر گریزانده
و عیسی را از دست دشمنان و نه رسول عربی از دست ایشان گریخته اگر ایشان بیش ذکر است هزار بار از زنان عادی بودن بهتر است زیرا که اگر
بمرتبه است در بیشتر بود گردد و اگر ناقص است از نقص بیرون آورده و اگر بوجهت صاحب بیش بوده و اگر بوجهت از تحت سکان
خود و اگر صاحب بیش از نقص نیست و اگر بجهت ایشان وجود اگر دیده اند اصناف کشاکش در عالم تحقیق سعادت عالی و دنیا ضایع مردم

(۲۲۸) مشاهده نکنی و بر احوال ایشان بدیده دقت نظر نکنی بر این یقین دانی که در هر عصری و زمانی فسق و فجور و ظلم و جور و بی حمیتی و بی حشمتی اعم مردان
چندان بحضور یاران و کفار تهذیب اخلاق انبیا و اهل کتاب از اصناف نان خورند و جمیع فساد عالم و اختلاف بنی آدم از صاحبان ریش و اختلاف
و اوضاع بعد احوال جهاد و اساس رسالت و بنیاد خلافت از ایشان بنیاد و در معنی حدیث شاید فمن خالفهم محققان گفته اند که نفس صورت
نفس دارد و حمل صفت کمال بعلت نقصت نفس و مشورت خیانت کند لهذا آنحضرت فرمود که با نفس مشورت کنید و مخالفت آن نمائید و نیز در تاریخ
الرجال قوامون علی النساء گفته اند یعنی مردان بر نفس خود غالب شدند بیت مردی را با پیش بود و بی ذکر مرد میدان نبردی در نبرد
اگر زن بودی مرد خود خودی جهان بین خبی آراسته نشدی و اقطاب او آمد بوجود دنیا مدی این حدیث را بشنو لیحبب من دنیاکم ثلاث
والنساء و قرة عینی الصلوة و قرة عینی الصلوة را بدانی باقی حدیث را خواهی دانست اتم
کوید حکایات نواب عالیه بسیار و تقریر جهد و شوار است زیرا که آنچه بعد چه خیال آید عشری از عشیر آنرا مشاهده نکنند و آنچه دیده مشاهده نیاید
از هزار یک آن زبان نیاید و آنچه بزبان آید از بسیار اندکی تحریر نتوان نمود و علی الله علی محمد و آله الطاهرین ذکر جیل لفظ جیل مقصور جلد است
چون آبادی آن ناحیه از آن جلد است لهذا جیل گفته اند قصبه آن نیز جیل نام دارد قرب پانصد خانه دارد است و چند قریه مضافات اوست
القصبه بین بغداد و سامره واقع و جوانب اربعه اش وسیع تختستان فرودان و انامار از آن و مردمش قوم عرب و شیعی مذهب مردمان خوش
احوال دارد و ذکر در بندنام چند موضع است در ایران مشهورترین آنها باب الابواب است در موضع خود ذکر شده یعنی در بندهای تنگ و
محل ضیق باشد ذکر در عجیه قصبه ایست شهر باشد و مرکز الامارة ملک نجد است و نجد از کشور عربست از اقلیم سیم هوایش گرم اما سالمست و اهلش
ملایم در ایام دولت و ابای نهایت امور بود بعد از انقراض دولت طایفه روی بخرابی نمود چندی محمد علی پاشا آنجا را از جنبه انتقام انداخت
بعد از چندی اولاد سعود فی الحال آباد کردند مردمش قوم عرب و در اصل حنبلی مذهب اند ولیکن مذهب های چندگانه رواج داشت اکنون نیز
فی الحال دارد در حرف واو و خا آمد ذکر در زنده بر وزن پرنده قصبه ایست فرخنده هوایش خوب آبش گوارنده میان کوهستان واقع و سمت
جنوب او فی الحال واسع و طرف قبلی شهر سوس اتفاق افتاده و از بلاد ارمنیه صغریست لفظ در زنده مخفف ارزنده و بعضی بتشدید را خوانند و
سه هزار باب خانه در اوست و نواحی دلکشا مضافات اوست اقسام فواکه هر دو سیرش بکوست باغات بسیار و در هر باغی عمارات خوب دارد
رود بزرگ از کنارش میگذرد و سمی آب سوات نه احمد آنجا کست و سمت شرق شهر قلعه خدا آفرین بغایت محکم است و مردمش اغلب حنفی مذهب دیگر صوری
ملت و در قرجای آنجا علمای قلمی بسیار است همگی ترک زبان و درویشان مهربان و حکیم منش و درویش وش و خوش معاشند راقم در اندیشه آنجا
نیکو شعار بسیار دیده بصحبت جمعی از فاضل و اعاظم آنجا رسیده ذکر بعضی ایشان اقدام میکند ذکر مصطفی بیک بن ابراهیم پاشا امیری فاضل و در مراتب
عدل و داد کامل بود و معارف عرفان و لطایف ایقان اکثر اهالی امکان تعلق بخود در روزی فقیر سوال نمود که معنی الصوفی لا مذهب له چیست جواب
فرمود که مذهب روش خاص باشد و آن مخصوص ظاهر صورتست و صوفی زنده باطن و معنی است و روش باطن مخصوص نیست چه در هر حالی مقال
و افعالی مقتضی است کاهی صوفی ابن الوقت و کاهی ابو الوقت و کاه از هر دو بیرون است و حاصل باطن از حد و حصر فزونست بحکم تخلقوا
باخلاق الله و در مقام اسما متقابل و صفات متضاده است در مقامی انا من القائلین و در مقامی انا اول المسلمین
و در مقامی هو و قیل ان تعبدوا و در مقامی لا تعلم الغیب الا هو بیت که بحال لسان شود خاموش که بحال لسان کنند گفتار
یا مشاهده نمیکنی که بسبب اختلاف مقام اختلاف احکام ظاهر میشود چنانچه مباح سنت و سنت مکروه و مکروه حرام و حرام واجب میگردد مثال آنکه
اگر جمعی در باب امراض مختلفه نزد طبیب حاذق رفته استعلاج کنند و اطبا بر اختلاف امراض هر یک را نسخه نظیره و نمود هر
مرضی انواعی علاج کند چنانچه یکی را مسهل و دیگری را دوای قابض و اگر کسی بر طبیب اعتراض کند و بر اختلاف معالجه نکته گیرند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

 که نبی از آنجهت که ولی است اشرف است ولایت او از نبوت او و همچنین امام از آنجهت که ولی است از نبوت او و چگونه میتواند که ولی افضل باشد
از نبی مطلقا و حال آنکه نسبت ولی بکرانکه تابعست رسول را و تابع نمیرسد بتبوع او در آنچیزی که تابع است او را در آنچیز و اگر تابع تواند بود ولی گاه
چه باشد ولی افضل از نبی هرگاه نباشد تابع از برای او چنانچه فرموده است خاتم الانبیاء که افضلند امیر المؤمنین و سایر معصومین از سایر انبیا
و اولیا و از برای هر یکی از نبوت و ولایت دو اعتبار است اعتبار اطلاق یعنی مطلق او بر وجه عموم و اعتبار تقیید که ملاحظه او است بر وجه
خصوص نبوت مطلقه حقیقی است حاصل از ازل و باقی تا ابد و اطلاع نبی است که مخصوص است بآن استعداد جمیع موجودات بحسب ذات ایشان
و اعطا کردن هر صاحب حقی را است بحقی که طلب میکرد او را بزبان استعداد خود از جهة تعلیم حقیقی ازلی و صاحب این موسوم است بخلیفه اعظم
و قطب اقطاب و انسان کبیر و آدم حقیقی و تعبیر شده است از او بقلم اعلی و عقل اول و روح اعظم و بسوی او اشاره کرده است حضرت نبوی
اول ما خلق الله نوری و کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین و غیر این و با و مستند است جمله علوم و بسوی او منتهی میشود جمیع مراتب و مقامات چنانچه
وجه ولی وجه وصی و باطن این نبوت و ولایت مطلقه است و او عبارتست از حصول مجموع این کمالات بحسب باطن در ازل و بقا او تا ابد
و رجوع میکند بفنا عبد در حق و بقا باو و بسوی او اشاره کرده است حضرت نبوی انا و علی من نور واحد و خلق الله روحی و روح علی من
ابیطالب قبل ان یخلق الخلق بالف عام و بعثت علی مع کل نبی سرا و علی جهرا و قول سید النبیین کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین
و قول انا و حیدر الله و انا حبیب الله و انا بدء الله و انا قلم الاعلی و انا اللوح المحفوظ الخ و آنچه وارد شده است مرفوعا بسلمان و غیر او و قول
صادق انا الصورة الانسانیة هی آیة الله و حجة الله علی خلقه و هی الکتاب المبین الذی کتبه بیده و هی الیه الاسماء کلها و هی مجموع
صور العالمین و هی المرآة المستقیمة الی کل خیر و هی خیر الحدود فیها الخیر و الشر و اگر ختم شود باو تسلیم احکام و اوامر خلافی و تعلیم کتاب
قیام بسیاست پس این نبوت تشریعی است و مخصوص است برسالت و قیاس کن هر دو ولایت را پس بعد از نبوت و ولایت از
حیث که صفت الهیه است مطلقه است و از جهة استناد ش بانبیا و اولیا مقیدست و بقوم مقید بعض است و مخصوص است و مقید پس نبوت
کل انبیا جزئیات نبوت مطلقه است و همچنین ولایت انبیا جزئیات ولایت مطلقه است و از برای هر یک از اقسام اربعه مرتبه خاصه است یعنی مرتبه
که فوق او مرتبه و مقامی دیگر نیست و انقطاع مختص است بشخصی که مخصوص باو گردیده است و میباشد رجوع جمیع انبیا و رسل بسوی او چنانچه بود
از برای جناب مقدس نبوی چه او در عالم ارواح کل و مرجع جمیع بود و همچنین در عالم اجسام چنانکه بود از برای سید الاوصیا هر چند که در عالم اجسام
بعد از جمیع بود چه نور ولایت منفک نمیشود از نور نبوت و نور نبی از نور ولی مثل نور نفس از نور عقل و اگر نور نبوت متحد و مجتمع با نور ولایت نبوده
نمیفرمود جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابیطالب منی و انا منه و هو یؤدی عنی و انا لا یؤدی عنه و آنچه بعضی
و کسیکه انکار نماید تقدیم عالم روحانی را بر عالم جسمانی نیست عاقل و هست جاهل زیرا که تحقق نموده است باو قرآن و اخبار و حکم کرده اند باو حکما
عرفا و نبوت مقیده کامل شد و رسید بغایت آن و تبدیل اصل آن از حضرت آدم بود و شروع کرد بنمو و ترقی تا رسید کمالش بجناب مقدس نبوی
و از آنجهت گشت خاتم الانبیا و همچنین ولایت مقیده تا آنکه میرسد بخاتمش بحضرت مهدی که وعده کرده شده است ظهور او و او است امام زمان که
مضمون حدیث من لم یعرف امام زمانه فمیتة جاهلیة آن روز اشاره باوست و خلیفه دوران اوست و خاتم ولایت محمدیه اوست و باوست تمام دنیا
و بدست اوست رزق خلق و بعقد او موت و قیام میشود قیامت و خراب میکرد دنیا و رجوع میشود بنبوت چنانکه نص کرده است باو آبا و اجداد او
و اول کسیکه اخذ کرد از سید اوصیا علوم حقایق البسر و القاء و ان تعلیم و تعلم ولد او حسن مجتبی است و بعد از او حسین شهید و بعد از ایشان
صحابه منتخبین مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و غیر ایشان از صحابه کبار و از تابعین کمیل ابن زیاد النخعی و حسن بصری و اویس قرنی و امثال ایشان
تا رسید بعد آخر نمود حضرت امام زین العابدین از او اند نمود حسین شهید و از او اند نمود حضرت باقر و از او اند نمود ولدش حضرت جعفر صادق

حرف الزاء

واخذ نمود از ولد ش حضرت کاظم و اخذ نمود از ولد ش علی الرضا و اخذ نمود از ولد ش حضرت محمد تقی و اخذ نمود از ولد ش علی نقی و اخذ نمود از ولد ش حضرت حسن عسکری و اخذ نمود از ولد ش حضرت قایم و صاحب الزمان و شیخ شقیق بلخی از ... حضرت کاظم ... و در میان ... و تابعین او با قیست ... و شیخ ابویزید بسطامی اخذ نموده است از حضرت امام جعفر صادق و طریقه و خرقه او در میان اولاد او و تابعین او باقیست ... ابویزید بسطامی و بودن او و تقاد ... بکش بر کار امام جعفر صادق از جمله سوریست که تصریح کرده است باو سید ... جید آملی در کتاب جامع الانوار و الولی العارف نور الدین البدخشی در کتاب ... و صاحب کتاب مقامات ... و شیخ ابوالحسن خرقانی بود و همچنین تصریح کرده است باو امیر سید بن طاوس در کتاب ... امام فخر الدین ... و علامه در شرح تجرید و ابن زهره ... در کتاب تاریخ خود چنانچه نقل کرده است از ایشان شیخ و اصل بهاء الدین علی در مجموعه مسمی بکشکول و بعد از شهادت امثال این اشخاص نیست مقبول و نیست ... آنچه شیخ نور الدین ابوالفتح محدث گفته که نزد علماء تواریخ ثبت رسیده که رحلت جناب امام جعفر صادق در سنه صد و چهل و هشت هجری بوده و فوت سلطان یزید در دویست و شصت و یک هجری روی نموده و در این دو تاریخ خلاف نکرده اند و اختلاف بیان هر دو تاریخ صد و نود و ... سال است و عمر سلطان یزید را از هشتاد سال زیاده کمی نوشته و قول او که در این دو تاریخ خلاف کرده ممنوع است و چگونه چنین باشد ... آنکه در نفحات نقل کرده که وفات یزید را در اربع و ثلثین و مائتین نیز گفته اند و از کتاب مجمع البحرین ظاهر میشود که ابویزید زاهد بسطامی ملقب بطیفور رود کس بوده اکبر که او پسر عیسی بن سروشان است و اصغر که پسر آدم بن عیسی بن علی الزاهد البسطامی است و چون احتمال دارد که بواسطه اشتراک ایشان در کنیه و لقب و اتفاق در اسامی بعضی از آباء و اجداد ... مجهول و مشتبه شیخ ابوالفتوح و امثال آن گمان برده اند که ابویزید یکیست که تاریخ زمان او از زمان امام متاخر است ... بسبب مساعدت بیان تواریخ ... از آن بزرگوار کرده باشد و شیخ معروف کرخی رحمة الله علیه اخذ کرده است از حضرت امام رضا و در بان نجاب بود و شیخ سری سقطی رحمة الله علیه ... معروف و تاجال خرقه و طریقه او در میان تابعین او باقیست و تفصیل سلاسل مشایخ در موضع خود خواهد آمد ... انسان کامل را باسامی مختلفه خوانده اند و از وجوه مناسبتی باسمی مسمی کرده اند منجمله قطب و اسرافیل و جبرائیل و میکائیل و آدم گفته اند قطب وقت است و اسرافیل جان مرده ساز و زنده ساز و در زمان که سر ... نفخه ... است جبرئیل ... میکائیل ... حضور ... است عزرائیل نفس بر شرور آدم کل است مسجود ملک غایت ایجاد مقصود فلک ... گفته اند برای تبارک ... از طوفان بلاست و ابراهیم گفته اند زیرا که از آتش بستی گذشته ... و خلیل حضرت ... شده است و موسی ... و عیسی را اسرافیل ... غرق نموده و ... مناجات میکند و خضر گفته اند برای آنکه آب حیوان ... و بحیات جاودانی ... و لباس ... و سلیمان و ... و عیسی و ... گفته اند ... و ... و صاحب الامر و صاحب الزمان ... و ... و ... و

هوایش از کاریز و گوارا و هوایش معتدل و مردمش ترک و از طایفه قزاق و گورکو و همگی شیعی مذهب و ارباب کمال و اصحاب جاه و جلال از آنجا ظهور نموده‌اند
بنحوی بعضی از خدای آن سلوق از آنجا بوده‌اند و اقلیم گرمسیر و دیده‌ور کاشش مشاهده گردیده است ذکر دو شهر بروزن ارس طایفه است

در دشت

در ملک شام مسکن ایشان در جبل لبنان واقعست گروهی با یار و قومی بسیار و همگی امت سامری و اعتقاد تناسخ دارند لیکن اکثر ایشان ایشان
در حسن و جمال و تناسب پیکر و صباحت منظر ممتازند و مردان ایشان در جهانداری و غریب نوازی و دلاوری امتیاز راقم چندی در میان ایشان بوده و با قوم
معاشرت نموده همگی قوم عرب و اغلب ایشان بی‌اولاد بوده تقریباً صد هزار خانوار باشند ذکر دو کوه بکسر دال بروزن منوچهرستان و بلد بهجت نشانست روی

در دو کوه

کنار کشش بکند و بلی در غایت استحکام و نهایت استقامت بنا و بسته‌اند و آن بلی از عجایب و از کارهاست مشهور بدان بلی خوانند و بعضی قلعه است و قول بعضی بلی
حال در زمین هموار واقع و اطراف واسع و از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش خوشگوار و خاکش در موسم زمستان و بهار بغایت سازگار و قریب پنجاه
باب خانه و دو هزار نفر اهالی و اکثر اصناف آن دست مردمش شیعی مذهب و فارسی زبان و خوشباوه و درویشان و بزرگان اینجا بخیب و لیب و معرفت شعار
و اطلاق بخاقوم اعراب و الوار مذکور که مسیر ایشان بسه فرسخ و ترنج و لیمو و انگور بسیار ممتاز و برنج و گندم و اقلیمش ممتاز است قرب حضرت ایشان و آن
آن بغایت مشهور و زیارتگاه آنانست ذکر است اشخاص صاحب حال و کمال از آنجا برخواسته‌اند همگی راقم بدانجا رفته بود سید صدر الدین
ابن سید محمد سیدی عالیقدر و شرح الصدر بود و علوم ظاهری و باطنی و کمالات صوری و معنوی بود کتب مفیده در علم سلوک تألیف نموده
و در تجاهد طریق خلوت و عزلت و ریاضت پیموده و سفر عراقین و حجاز و اصفهان و فارس فرموده و تجربه کرامات در بلاد عراق و غیره بصحبت ایشان موفق
بوده و آن بزرگوار نسبت بفقیر کمال لطف و محبت داشت و همواره بر استرضای خاطر فقیر همت میگماشت انجناب از مریدان آقا محمد بیدآبادی و
ایشان از مریدان جناب سید قطب الدین شیرازی بودند که یاد در حدود سنه هزار و دویست و چهل و اند هجری در جهان دیار رحمت الهی واصل گشت
رحمة الله برکاته حلیه ذکر در خلیل اصل او در خلیل بوده از کثرت استعمال مخلل شده قصبه بزرگست از توابع شهر تبریز در بکتر دامی واقعست و در دشت

در خلیل

اتفاق افتاده و اطرافش مساحت باغات و کشاورزی است بین روح افزا و آبش از کاریز و هوایش فرح انگیز مردمش متداول ترزاست ذکر

در شجرد

و شجرد نام چند قریه است در عراق و فارس و همان اکثر ایشان مشاهده شده و چندان قابل تعریف نباشد اما آبادی و معمور و مردم ایشان از معارف
مردمی دور ذکر دشت بروزن طشت لغت دشت در لغت فارسی بمعنی صحراست و بیابان اما باصطلاح نام چند موضع است در فارس

دشت

و عراق و خراسان و توران اکثر ایشان باضافه خوانده میشود و دشت مطلق نام ناحیه است از فارس قریب به بندر بوشهر هوایش گرم و
آبش بد و خاکش خاصلخیز و همگی از دیم است قرب جیناره قصبه در دشت و گلستان فراوان و مردمش شیعی مذهب و بدوی مشربند

دشت

و خالی از جماعت نباشند ذکر دشتستان بلکی است مشهور بناحیه دشت و آب و هوای آنجا مانند دشت است راقم هر دو ولایت را دیده
چیزی که آن بلوک پسندیده است آب است که هوای آن بلوک است بخیب پرورش میکند ذکر دشت بیاض از بلاد قهستان و

دشت بیاض

از توابع خراسانست هوایش گرمسیر و آبش از قنات و مردمش کمتر شیعه امامیه و دیگر حنفی مذهب و بعد اسمعیلی اند مرقاد ولی
در زمان امیر علی شیر وزیر سلطان حسین بایقرا از آنجا بوده صاحب تألیف است اما در مذهب ابوحنیفه بغایت متعصب بوده است ذکر دشت

دشت قبچاق

قبچاق [illegible] و عرض اندشت گویند پانصد فرسخ و بقولی سیصد فرسخ است اکثر ساکنان آن
[illegible] و از شمال بلاد [illegible] و از جنوب [illegible] و از مشرق [illegible] و از مغرب بولایت جرمان و بحر خزر و از مشرق [illegible]
و هر یک از این طایفه مشتمل بر طوایف بسیار و قبایل [illegible] و اکثر ایشان حنفی مذهب و دیگر آتش پرست و دیگر
بت پرست و قلیلی شیعه امامیه اند و اهل خیام [illegible] و [illegible] و [illegible] و اکثر زرد موی و قوی هیکل و زنان

ایشان اغلب قوت ... و نمردان ایشان کوچ و دلیر و خوش ... ذکر چه راقم دشت قبچاق ... بسیار آورده ... از عالم مردمی ... و از ... نسبتی ... و بسیار ... بغایت کم ... ذکر ... وجود
امثال اینها ... کشته نشود ذکر دکن بر وزن کن اهل هند ... کهن ... مشهور و ... ذکر دکن
این هند بن حام این نوح آباد نموده بنام خویش مسمی نموده و در تعمیر آن اهتمام تمام بعمل آورده و آن دکن اعظم کشور هندوستان ... دکن
انکانست و آن محدود است بر ... جوه و هر یک جوه مشتمل بر امصار بسیار و بلاد بیشمار و قصبات آباد و نواحی ... بلاد و ... حکم
و ... اکثر ... از اقلیم دویم و قلیل از سیم جبال و ... بغایت تنگ و محدود است از مشرق بحر ... و از مغرب ملک ... قدری بحر ... و از شمال ولایت ... هندوستان و قدری بحر ... و از جنوب ... مذهب و بحر اغلب مردم اند ... هندوان و بعضی
مسلمان و دیگر اهل ایمان و دیگر اسمعیلی و دیگر نصاری ... دکن ... مقرر اجمای ... بوده و مرکز ایمان ... بعد
از ظهور ... اکثر اوقات دار الملک ملوک اسلام بوده ... ملوک ... و نظام شاهیه و عادل شاهیه و قطب شاهیه و ... دکن
بر ... بغایت با اقتدار و دولت ... تفصیل احوال ایشان در تواریخ هند مسطور و حقیر هم در کتاب ریاض ... ذکر
نموده و ارباب فضل و کمال و ... و جد و حال نیز از آنجا ظهور نموده اند منجمله ابو الفضل صاحب تاریخ اکبری و فیضی شاعر از آنجا بوده اند
همه ... اند ... و ... و ... و

گلشن هشتم

(۲۸۹) دمشق بفتح استرای مهمله بعضی گویند که حضرت نوح بعد از طوفان اول شهری که بنا نمود شهر دمشق بود و جمعی گویند که ضحاک تازی این شهر را
احداث نمود و جمعی گفته اند قاعده بن عوض بن سام برآورد و بقولی اسکندر اول بعد از مراجعت از هندوستان رسید و دمشق نام نهاد و بنا کرد و بنام خویش موسوم گردانید و فرقه بر آن رفته اند که غلامی دمشق نام نمرود بحضرت ابراهیم بخشید و او را بحضرت شهر را احداث نمود و بنام
خویش دمشق نام نهاد و بروایتی سلیمان بن داود این شهر را بنا نمود و بقولی دمشق بن قاین بن ابن مالک بن ابن حسن بن سام احداث فرمود و
زمره گفته اند که دمشق ولد نمرود بن کنعان ساخته و بعضی گویند بزرگان یونان باتفاق یکدیگر آنجا را طرح انداخته اند باتفاق گفته اند که اول کسی که در آن بنا نمود ارم بن سام بن نوح بود و ارم در آن مکان باغی ساخت و عمارات عالیه طرح انداخت اتباع و ارم مکتشف
در خوبی بی بدل بود و بعد از آن شداد بن عاد در آنجا عمارات فراوان ساخت و بهشتی و دوزخی طرح انداخت و آن را ارم ذات العماد نام نهاد و آیه الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد در خوبی آن شاهد است بعد از نمرود بود و کرد و مشهور تاریخ که آن را در بیت گویند هم حضرت ابراهیم بود
بعد از نمرود انتقال نمود و در قرب و جوار شهر دمشق را احداث نمود و بعد از حضرت ابراهیم اسکندر رومی تعمیر کرد و دمشق نام در عظمت آن اهتمام تمام بعمل
آورد و دمشق و فلسطین و اردن و حمص و اردن در زمان سام بودند و هر یک از اخوان باجتهی آباد کرده بنام خود موسوم نموده اند الحاصل شهر دمشق
بسبب کثرت آب و خصوصیت زمین و افزونی نعمت و فراوانی دولت و بسیاری عمارات و زراعات بهشت ایجان گفته اند چنانکه صاحب تاریخ دمشق
آورده که روایت شده که اگر بهشت در آسمانست دمشق بهشت و اگر در روی زمین است همان دمشق است راقم گوید که این روایت بنظر ضعیف
می آید زیرا که در ایام سیاحت بهتر از شهر دمشق دیده شده است بلی دمشق شهر خوب و دلپذیر مرغوب است و هر طایفه در آن شهر معاش توانند نمود و
زمان بنی امیه مرتبه معمور بود که در آن مسجد و قریه رسید و کثرت و ازدحام خلق در آنجا بغایت گردید اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و هفت هجریست
قریب سی هزار باب خانه و باغات و نواحی آباد و قرای خرم بنیاد مضافات اوست مردمش قوم عرب و اکثر شافعی مذهب و دیگر نصاری و قلیلی یهود
و یکی شیعه امامیه و دیگر حنفی مذهب و دیگر مالکی و دیگر سامری و دیگر یزیدی و دیگر علی اللهی صد منار و سیصد مسجد و صد مدرسه و دویست حمام و شهرها
و دکان و مجموع آنها از سنگ تراشیده در غایت استحکام ساخته اند و نهرهای بسیار در کوچه و بازارش جاری و بر جمیع عمارات و خانهای آن
ساریست مردمش همه لطیف و ظریف و سفید چهره و از تمتع صباحت منظر و تناسب پیکر بهره اند با وجود آنکه از اقلیم سیم است بر طرف بسیار دارد
اعتدال هوای آنجا مرتبه ایست که درخت گردکان و نارنج و نارنگی در یک بوستان و میوه های گرمسیری و سردسیر بیش فراوان و حبوب و غلات
در آنجا است اصل شهر در زمین هموار واقع و مایل بطرف جنوب و طولانی اتفاق افتاده و سمت غربی و قلیلی از شمال او گرفته و دو طرفش بغایت
گشاده است چون آب و هوا از پای کوهها جاری و سایه دار میگذرد و مسافت بسیار طی میکند لهذا بش گوارا و هوایش اندک ناسازگار است چنانکه گفته اند
دم و هوا نهاتم گویند دوازده هزار باغ و ده هزار دکان شهر بافی در آن شهر است جامع امویه که مشهور جهان و معروف اهالی زمانست در وسط شهر واقع شده
چهل ستون یکپارچه از سنگ خام و بلندی ستونها از کرنگ و پیش و نظرش بچه و چوب در شبستان جامع کار کرده اند و نیز منار دارد و سقف مسجد بسیار و اقی
بوش است و شهرا از قندیل در آن مسجد است و تمام شب میسوزد و در شبستان نقل آن دوازده گفته میشود و در ایام جمعه بعد از فراغت از نماز در هفت موضع آن حلقه
ذکر جلی منعقد میگردد و طول مسجد پانصد و چهل و هفت گام و عرضش صد و پنجاه گام و داخل موقوفات بر سیاق آن سیصد مثقال طلا باشد و مقدار ضرورت
صرف نموده باقی را بخشنده و نمایند و قرآنی بخط امیر المؤمنین علی و قرآنی بخط عثمان در آنجا جمع است و کتب خانه عظیم دارد و کتب بسیار از هر علم دارد
و حضرت یحیی بن زکریا در شبستان آن مسجد مشرف و مدفون در زیر دیوار هر طاقی و دو دست و بر یک دروازه آن که باب مردان خوانند سر مبارک یحیی در
مجاری که سیاه شده و بخته شده و آنجا مجمع قدیم بود و بعد کلیسا شده و ولید بن عبد الملک مروان آن را مسجد جامع کرد و در تاریخ شام مذکور
[illegible] و بعد خرابی [illegible] که [illegible] آن صرف شده و دست بخور [illegible] و [illegible]

حرف الدال

دمشق از بلاد الشام خواهی بسیار است قبر بلال رضی الله عنه در شهر دمشق و حمص قبلی واقع و قبر بنیامین نیز با نظر فتاق افتاده بسیار
بر آن قبر بسیار ساخته اند قبلی ریخته شده و قبر معاویه در شهر است که بسیار دارد و باب الصغیر واقع شده فقیر گوید که دست شما و در آخر
قرن خود و همین ایام باب فضل و کمال و اصحاب و جد و حال و اهل حسن و جمال بسیار مشاهده کرده ام که اگر بطریق تفصیل ذکر نمایم
تالیف دفتری بسیار بکشد و بعضی از احوال ایشان در کتابت باغ بسیار و حدایق نوشته شده است قدیم ایام از فرقه علما و فضلا
و عرفا زیاده از حد بیشمار و چون از آنجا ظهور نموده اند و بجهت طول و تطاول روزگار اندیشه ادا را الملک خود کرده اند منحصر طایفه بنی عثمان
بوده اند و چهار کس از بنی امیه حکومت نموده اند که تفصیل ایشان در ضمن ذکر شام خواهد آمد ذکر شیخ عبدالله قندی آن بزرگوار از طایفه عرب و از
علمای حنفی مذهب بوده در علوم تقلید داد و بیرکشته علمای دمشق تحقیق نموده و کتب بسیار خوب دیده و نیک و زیده بوده و مرجع و مآب اهل
هند و جماعت بود و فقیر روزی از وی سوال نمود که در باره شیعه چه فرمایند و در حق ایشان چه حکم نمایند در جواب فرمود که فرقه شیعه بحکم حدیث نبوی
حبیب الله بن عمر لا تؤمنوا کافر و ملعون و از دایره اسلام بیرون اند و چون بر حق آیه کریمه لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ
فعلما بشرف رضوان مشرف شده اند و بر وفق آیه كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ که رضی الله عنهم و رضوا عنه در سلک صحابه
منتظم گشته اند و صدیق اکبر را حضرت باری در کلام مجید خود صاحب ایده قرار داده وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و در تعریف هر یک از علما
احادیث کثیره وارد شده پس منکر کمال ایشان در غایت گمراهی و خذلان و فی الحقیقه منکر قرآن و نسبت کننده نقص بسوی رسول و جانست
بنابراین فرقه شیعه از جمله کافران و خارج از دایره ایمان پس ذبیحه ایشان حرام و زن ایشان حلال و مال ایشان مباح قتل ایشان واجب
و احتراز از آن گروه مکروه و لازم و بدم وجود شان فرض و تحقیر ایشان سخت و افعال ایشان بدعت است انتقام اشقیا جمیع صحابه رسول خدا
لعن کنند و تقلیل نمایند ایشان را که مسلم دارند و اکثر زوجات طاهرات رسول خدا را لعونه گویند و اغلب عشره مبشره را ملعون خوانند و عموم
صحابه کرام را ضال و مضل دانند و تهمت و افترا بر حضرت رسول جایز شمارند و بر امامان خود بهتان بندند و عرفای اهل یقین را تکفیر کنند و گویند
که امامان ما فرموده اند که بر اهل سنت و جماعت و صوفیه افترا کنید و دروغ بندید و بهتان زنید و حال آنکه در هیچ مذهبی و ملتی افترا و بهتان
بر بندگان خدا تعالی جایز نیست اینگروه مکروه جایز دانند طایفه شیعه بچند فرقه اند یکی یکدیگر را کافر خوانند بلکه علمای اصولی و اخباری که
دو امامیه اند یکدیگر را تکفیر نمایند و بر قتل یکدیگر قوی و مند و منکر یکدیگر باشند و آیه وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ
النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ شاهد حال است و اگر قبایح ایشان گفته شود مصراع صد قیامت بگذرد و آن امام دیگر باره پرسیدم
که مذهب اهل سنت و جماعت چیست در جواب فرمود که حقیقت مذهب اهل سنت و جماعت آنست که حضرت رسول فرموده سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَىٰ ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً چنانکه اصل این بنیاد دو فرقه که از اهل دوزخند مذهب است تشبیه و تعطیل
و جبر و قدر و رفض و نصب اهل تشبیه ایزد تعالی را بصفات نامزد توصیف کنند و بمخلوقات تشبیه نمایند و اهل تعطیل صفات باری تعالی را منکر
شوند و بر ذات حق تعالی انکار نمایند و اهل جبر اعتقاد بر مخلوقات انکار کنند و افعال خود را بخدای تعالی اضافه نمایند و اهل قدر قدرت خداوند
قدیم را بخود اضافه کنند و خود را خالق افعال خود دانند و اهل رفض در محبت علی بن ابیطالب کرم الله وجهه غلو کنند و خلافت ابوبکر
و عمر و عثمان رضی الله عنهم را منکر شوند و اهل نصب دشمنی ابوبکر و عمر غلو نمایند و در حق علی بن ابیطالب طعن زنند و هر یک از این شش فرقه دوازده
فرقه شدند و جمله هفتاد و دو فرقه گشتند کُلُّهُمْ فِي النَّارِ یکی در دوزخ روند الا فرقه ناجیه و آن غیر از هفتاد و دو فرقه است و اهل نجات
و آن اهل سنت و جماعت زیرا که در آن تشبیه و تعطیل و جبر و قدر و رفض و نصب نیست و در زمان رسول خدا مذاهب متعدده
بعد از وفات آنحضرت ظهور نموده و اینها هر یک از این مذاهب معلوم است که در چه ایام و در چه مقام و کدام شهر و از چه کس بوده و بچه علت ظاهر

گلشن هشتم

[illegible]

مجلس ششم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از رسول خدا وارد شده است [illegible] که در دین پرسیده بود و پریشان [illegible]
[illegible] و حنبلیه و حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه و غیر آنها از فرق اسلام و هر یکی [illegible]
[illegible] بعد از دیدن عقاید [illegible] هر فرقه بر غیر اهل حق [illegible] و خود [illegible]
[illegible] این که [illegible] فرقه [illegible] باقی [illegible] و نیز اجماع امت بر آنست که حق در میان هفتاد و دو فرقه [illegible]
[illegible] باشد لازم نیاید که دین محمد باطل باشد و این [illegible] باطل است و مذهبی که از رسول خدا رسیده است باید که [illegible]
و علم و عدوان و جور و عصیان و بدعت و استحسان و ظن و گمان مبرا و از جبر و قدر و تشبیه و تجسیم و تعطیل و قیاس و رای و اصول [illegible]
مبرا باشد و قول کسی اعتماد و اعتبار نمود و مقتدای شخصی را نشاید خواهد بود که مقبول بارگاه رسول خدا باشد و با اوصاف [illegible]
و با اخلاق و سالک راهی معروف باشد و از حظوظ نفسانی و اعمال جسمانی گذشته و در حق فانی و بحق باقی گشته باشد و بتاج [illegible]
[illegible] فقیه و در مقام [illegible] مسلمانی گفته باشد و در کتب فرق اسلام دیده و از دهان [illegible] شنیده شد که بعد از رسول مختار کسی که موصوف
باشد باوصاف مذکوره نبوده مگر صاحب ولایت کلیه امیر المؤمنین علی و یازده نفر از فرزندان آنحضرت صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

بیت

امیر المؤمنین انتما بسرد وصی و داماد و ابن عم داماد احمد بغیر از او اگر داری امامی زنا در خود بزادی در حرامی بحبت او فرائض
بیرون

از این گرداب سر گردان بخون و گرد و علی بکسر دال و سکون با و لام مع الیاء را تردی بتشدید لام میخوانند و در کتب
هندوان مذکور است که قدیم الایام نام اشهر اندرپت بوده و در دور اول باره می آن از یاقوت احمر بوده و در دور دوم از مرمر بوده
و در دور سیم از طلای احمر و در ادوار دور چهارم از پولاد بوده و بسبب اختلاف اوضاع مردم و انقلاب احوال ایشان مختلف تبدیل
شده اکنون از سنگ و آجر است در دور چهارم دهلی نام راجه ثریا مقام اشهر را تغییر نموده بنام خویش موسوم ساخت و دار الملک خود
کرده لشکرگاه ساخت بعد از آن همواره مقر راجهای بزرگ و مرکز رایان سترک بوده و بعد از خود مدت خلیفه ملوک اسلام نیز
آنجا را دار الملک نموده و چندان عمارات فیعه و قصور منیعه احداث کرده اند که تحریر راست نیاید و محاسب هم از تعداد آن اظهار عجز نماید
گویا چندی از ارکان عمارت آنشهر خرابی راه یافته بود شاه جهان ابن جهانگیر بتعمیر آن کوشیده و بنام خود موسوم نمود اکنون در اشاه جهان
آباد نیز گویند در زمان ملوک گورکانیه وسعت آبادی آنجا بمرتبه رسید که دوازده فرسخ طول و شش فرسخ عرضش گردید اما از تاریخی که از شاه
افغانستان و احوال شاه افغان بنام یار آمده بود افغانستان دهلی نمود اکنون قریب صد هزار باب خانه در او است یکی دو سه طبقه و از آجر و سنگ
خوبی از آنجمله ده هزار باب خانه دارد که کمترین خانه دو هزار تومان خرج شده و هزار باب عمارت از امرای دولت و امرای ملوک که هر یک
از آن قریب سیصد هزار تومان خرج شده و مساجد خوب و خانقاه مرغوب و اسواق دلگشا و دکاکین پر کالا و باغات خرم و بساتین [illegible]
و مقابر اولیا و ملوک از حساب بیرون و از شماره افزون است آن شهر از اقلیم سیم و هوایش گرم و ملایم و آبش از رودخانه [illegible]
از کنارش رود بزرگ میگذرد و از رود و از طرف شمال و از جبال کشمیر برمیخیزد و از سمت شمال شهر گذشته و در ملک یورب داخل رود گنگ
گشته و از میان بنگاله عبور کرده بدریا میریزد و شهر دهلی در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب اربعه آن بغایت گشاده است [illegible]
که نشیمن ملوک اندر است سمت مشرق آنشهر واقع و بر رود متصل است [illegible] چنان ارکی دیده روزگار کمتر دیده کوشش زمانه کمتر شنیده [illegible]
ارک را از سنگ سماق [illegible] تراشیده ساخته اند و هر یک از آن سنگها یک گز و نیم کمتر و بیشتر میشود و عمارات خوب از سنگ مرمر [illegible]
در ارک احداث کرده اند و با حجار ملون نقاشی کرده نقش نموده مثلا صورت هر چیز را که خواسته اند نقش کنند احجار ملون از عقیق و فیروزه
و زبرجد و امثالهم آورده بخشت سنگ اکنده و با سنگ ملون آکنده اند چنان خوش اسلوب نقاشی نموده اند که گویا در حرکت است و جانوران

[illegible] چشم جهان بین [illegible] را از نور بینش [illegible] و باعث [illegible] اوارکان سلطنت آل تیمور [illegible] تمام راه یافت و هر کسی که فی الجمله
قدرت و قوت بود و وادی خودسری شتافت شیراز و سلطنت هند و هندوستان بیکبار [illegible] آبروی پادشاهی آن خاندان بر
خاک مذلت ریخت اسباب شوکت شاهی برباد و قارت آتش فتنه و نزاع آن دودمان حافظ و گرفت از لوازم شاهی بجز نامی نماند و در وقا
[illegible] من [illegible] خان بکوشش [illegible] فرو خواند فقیر را در سنه هزار و دویست و چهار و هجری انشاء الله [illegible] و صحبت آن پادشاه بکرات [illegible]
بود و اگر فضایل صوری و کمالات معنوی آراسته و از اخلاق پسندیده و افعال ناگزیده پیراسته بود و قرب شش هزار نفر نوکر و ملازم داشت
و صد [illegible] جلیل القدر که با من جدید و اتباع بود و ملازمت آن خدیو زمان را می نمودند و قرب سه هزار زن از خدمه و جواری و غیره در خدمت [illegible]
مشغول بودند مقرر فرموده بود که فقیر رعنای [illegible] وقت عصر بخدمت انشاء الله رسیده باشد حسب الحکم انشاء الله از جمله [illegible] روزها
گذشت روزی از فقیر سوال نمود که معنی خبر من عرف نفسه فقد عرف ربه چیست فقیر معروض داشت که معنی این حدیث علما و عرفا اختلاف
کرده اند اما آنچه فقیر معلوم کرده است که نفس عبارت از صاحب ولایت کلیه است و حدیث من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات
میتة جاهلیة مقوی مطلب خواهد و چون بعضی گفته اند که عقل نبوت است و نفس امامت از این عبارت برافهمیده میشود که نفس عبارت
از ولایت است و معرفت ولایت بدون معرفت نبوت است بلکه تکمیل نبوت موقوف است بولایت حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه [illegible]
و صحت دیگر باره پرسید که اهل عرفان اطوار سبعه چگونه بیان نموده اند فقیر عرض نمود که جناب شیخ قدس سره العزیز فرموده که [illegible]
مقرر است و لقد خلقنا الانسان اطوارا طور اول اصدر گویند و صدر گویند که مراد است که افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور [illegible]
به وقت که از نور اسلام مجرد [illegible] صدر ظلمت و کدورت است افمن شرح بالکفر صدرا [illegible] و [illegible] شیطان و نسوات [illegible]
فی صدور الناس و صدر پوست است [illegible] و [illegible] و [illegible] که دل [illegible] است و [illegible]
و حطنا عنک وزرک [illegible] و [illegible] از دل [illegible] گویند و آن صدر [illegible] است [illegible]

کرده‌اند که معدن محبت حضرت باری تعالی است و محبت مخلوق را در آن گنجایش نیست بیت برای دیگری در دل نگنجد در این سرپیش از این سودا نگنجد
طور ششم را سویدا خوانند و آن معدن مکاشفات غیبی و علوم لدنی است و جمع حکمت و گنجینه اسرار الهی و اسرار که حسنی و علم آدم
الاسماء کلها و در وی انواع علوم کشف میشود که ملائکه محروم‌اند طور هفتم را مجوف القلب گویند و آن معدن ظهور انوار تجلیات صفات الوهیت
و کذلک کرهنا بجنا قدم این است این جنس که تصرف هیچ نوع از انواع موجودات نگیرد پس تمامی صحت و سلامت و صفای دل در آنست که دل
از آفت بیماری و ظلمت مرض خلاصی یابد و در کل اطوار سیر بسط جمعیت نماید و بهر طور آنها خاصیت آن معنی که در او موضوع است مخصوص
گردد بر وفق فرمان و طریق سابقت چنانکه قالب او هفت عضو است بر وفق عضو سجده فرموده‌اند که لله ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا
دل را نیز سجده بر هفت عضو واجب است تا انوار سجده بر این نمط گفته‌اند بدانکه هفت مرتبه دارد که آنرا مراتب هفت خوانند و در هر مرتبه
نوری مشاهده میشود و آن نور در هر مقامی برنگی و لونی نماید مرتبه اول تجرد طاعت و ذکر است و در این مرتبه نور سبز مشاهده میشود مرتبه دوم تزکیه
نفس است از صفات نفسانی و هواجس شیطانی و در این مرتبه نور سرخ مشاهده گردد و چون بمقام اطمینان رسد نور کبود ملاحظه نماید مرتبه سیم
چون بمقام قلب رسد و متصف باوصاف حمیده گردد و در این مرتبه نور سفید مشاهده کند و این در عالم ملکوت باشد مرتبه چهارم تخلیه
سر است از غیر حق تعالی و چون سالک بمقام سر رسد صاحب مقام شود و در آن مرتبه نور زرد سیر کند مرتبه پنجم چون سالک مستغرق
نماید و در مقامی رسد که مشاهده ارواح کند و در این مرتبه نور سفید ملاحظه نماید مرتبه ششم مقام خفی و سر السر است و چون عارف بدین مقام رسد
در واقعه نور سیاه مشاهده کند و آن عالم جبروت است مرتبه هفتم غیب الغیوب است که آنرا فنا و بقا گویند و این مقام بر تمام است تعالی
عبارت از انعدام وجود موهومی است فقیر گوید که سالک لزوم ندارد که بطریق تفصیل اطوار و مراتب سیر راطی کند و سیر نماید پس باشد که سالک
در یک مرتبه جمیع هر مقام و هفت وادی و اطوار سیر و مراتب هفت گانه راطی کند و بمقامی رسد که لا اله الا الله و لا نظر الا الله
و لا نظر الا الله مثال بشنو این بیان ماند که شخصی را در کشتی اندازند و در مقامی گذارند که دیده آن جائی را مشاهده کند و نظاره و تماشا کند
چون چشم باز کند خود را در حرم بیند اگرچه آن شخص قطع مراحل و منازل نموده است با چشم ظاهر ندیده و مشاهده نکرده است بیت
هفت زیر سر بر تارک هفت اختر پای دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی فالله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم ذکر شریف خان

حکیم و اشرف فاضلی بلند بود و در علوم عقلیه چون فلاطون سیاه در فن طب جالینوس بود کتب مفیده در طب و غیره تالیف کرده
و در خدمت شاه عالم داد و اقتدار محترم بود و در کشف علوم اسمی با نجاب بیماری مستعد و فقیر بنابر خصیصت و کرامت نفس که داشت در
خدمتش بنای درس علم طب گذاشت و چون مدتی بر این بگذشت سوزی فقیر را امر نمود که نزد من بپهلوی من نشین فقیر ملاحظه شاگردی
و استادی نموده نخواست که تقریب بیدهم نمیخواست مخالف امر استاد نماید هر چند آن بزرگوار اصرار میفرمود فقیر اندک اندک تقرب میجوید
تا آنکه در پهلوی خود نشانید و نوازش بسیار نسبت بفقیر ظهور رسانید بخاطرم رسید که لطف بی اندازه و محبت تازه امروز را با موجب
مقارن خیال فقیر فرمود که آیا مراحل استادی بر تو ثابت است یا نی فقیر عرض نمود علی بوجه من علمنی حرفا فقد صیرنی له عبدا
فقیر عبد جناب شماست آنچه فرمائی در حق فقیر مجری است در جواب فرمود که معنی حدیث این نیست که کفتی آن حرفی که تعلیم آن باعث قرب باشد
میشود علم طب و نجوم و رمل و اعداد و سوم نیست این علوم ظاهری که مردمان خوانند هم نیست جمعی علم و دانش را در علوم بعید شناسند کلا انهم
عن ربهم یومئذ لمحجوبون العلم نقطة کثرها الجاهلون و آن علم دین است اما حقوق استادی بخود دیگر است باید که آن را ادا کنی فقیر
سر فرو داشت که از ادای حقوق ملازمان چگونه برآیم و چه خدمت لایق نمایم که پسند خاطر عالی گردد و فرمود که من تمامی حقوق میکنم باید

حرف الدال

کما آنرا بعلم آموزی و فسه و گذاری به فسر مرد بعد از این علم طب بخوان و بعد آن چیست و جواب فرمود که در خواندن علم طب وجوه متعدده است
ت بر کسی را بهر نظری تا تقدیر حداوند او را بدانش نه تقدیر تو از دو چیزی دیگر پیدا است و برای امری با آنکه عادت بجهت تحصیل بعد
را بهر صدو جود آورده اند و ترا بر امر عظیم و کار بزرگ مأمور کرده اند و دیگر آنکه در جبین تو چیزی پیدا است که ان از فضایل صوری است
و اعلا در حسب آنچه مشتاق این چیز را در باب دیگر آنکه سر و قوق مثل شهر الکل عمل بجاه ای تعلم از اندازه تو بیش بیرون نهادن طریق
عقل نیست بلکه و طبیعت توانست که از هر علمی قسمی بخوانی و موضوع علم آنچه بدانی و از علوم عقلی و نقلی فی الجمله اطلاع بهم رسانی که تا هنگام
احتیاج و زمان خواست در فنانی و فریب متعیان جمله در بیع کویان نخوری و فسر تی کرد و کید و رزق و شیدا بنای زمان انتظار آوری
بهی تو را بسعادت و کامرانی و در عالم صورت و انی است و کسانیکه تمامت عمر خود را بر تحصیل علوم ظاهری مصروف دارند و در تکمیل علوم رسمی ضایع
نمایند اکثر انسان طالب جاه و منصب و راغب اسباب دنیوی و مایل بثروت صوری و عاری از معارف معنوی چنانکه دیده میشود در
عصر اسماعی که نسبت میدهند خود را بعقد و اصول و کرده اند چیزی را از علوم که اتخاذ نموده اند از کتب علما و مسعد و بعد آنکه متوصل
شوند بآنها ملوک و اهل ظلم و جور و تقرب جویند با ایشان جهلا و سفها و عوام الناس تا آنکه بخورند اموال ایتام و شبهناک را چنانکه میخورند مثل
علف مع را و تصرف مینمایند مال بر قوفات و اجت استحقاق لذتهای خبیثه باطله و کرده اند کتب خود را از امور باطله جهت خواهشهای
دنیه زایله و قسر داده اند آنچه را که ضبط کرده اند از اقاویل و فتاوی زیاده از برای تحصیل هجوم عام و قرب حکام و طمع ایشان با بلت
بعناد و فساد و قلوب ایشان غافلست از احوال سعد و سعادت آنکه جناب مقدس نبوی فرموده که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة الا
الله یحب الغافلین حاصل معنی آن که طلب کردن علم واجب است بر هر مرد و زن مسلمان آگاه باشید که خدا دوست میدارد طالبان
علم را و درین علیکه تحصیل آن فرضست بر هر مسلمانی اختلافست فقها گویند که این علم فقه است که مشتمل است بر کیفیت طهارت و صلوة و صوم
و زکوة و غیر اینها از عبادات و معاملات که بسبب آنها نظام مخلوقات صوری و اخرت تمام میشود و متکلمین گویند که آن علم کلامست که در آن
بحث میشود از خدا و صفات او و مفسرین و اهل حدیث گویند که آن علم کتاب و احادیث است زیرا که بسبب آنها توسل پیدا میشود بمعانی علوم و صوفیه
گویند که آن علم سلوک و شهود است که متکفل است بعلم رسانیدن بنده بحال خود و مقام خود در نزد مولای و علم باخلاق و آفاتی که در نفوس
هم میرسد و تمیز الهام ملکی از خاطر نفسانی و شیطانی پس هر فرد تخصیص داده علمی را که جناب سامی تحصیل او را فرض عین فرموده
بان علیکه معروف و مشهور است و در نزد ایشان میباشد کل حزب بما لدیهم فرحون و حق درین است که تعمیم فرض را بجستجوی که شامل شود
واجب عینی و کفائی را و تعمیم علم را بنحوی که شامل گردد اصول دین و فروع او و نیز تعمیم طلب را بجستجوی که شامل شود طلب بمستدلال
و طلب بعنوان تقلید را مناسب نیست تمام علت آنکه تخصیص خلاف ظاهر است توضیح مقصود آنکه هر مسلمی مکلف است بسلوک راه حق
پس واجب است او را معرفت حق و صفات وی و معرفت رسول و دین حق و معرفت احکام عینیه کفائیه و اخلاقیکه باعث قرب او
بحق میگردد و فرایض که موجب بعد میشوند خواه این معرفت بمستدلال باشد اگر از اهل او باشد یا تقلید اگر از اهل او نباشد و سالک راه حق
غزالی در علمی که تعلق باحوال قلب دارد و گفته است که فرض عین است در قوی علمای اهل آخرت کسی که اعراض مینماید از آن هلاک میشود
صفت الکل الملوک در آخرت چنانچه آنکسی که اعراض مینماید از اعمال ظاهره هلاک میشود بشمشیر سلاطین دنیا بفتوی دادن فقها و دنیا پس نظر
فقها در امور جمیعه عینیه بنسبت بصلاح دنیاست و نظر علما آخرت بنسبت بصلاح آخرت و سرکار مسئول کنند از وجوه اخلاص با عمل
یا وجه احتراز از ریا مثلا هر آینه تامل میکند در ادابیکه تحصیل آن فرض عینست و اهمالش باعث هلاکی او در آخرت میگردد و سرکار مسئول
کرده شود از خلاء و نقصان و غیر اینها مثلا هر آینه تامل میکند در اوراق بسیار بیا از تصرفات و قیمه که مرد نگاری میگذرد و اهتمام

گلشن هشتم

(۴۹۲) بچیزی که آنها هم نمیرسد و پیشه در شب و روز تعب و مشقت میکشد از خفظ و تدریس او و حاصل میشود از چیزی که مستلزم شان او نیست از اینها است
بایکه گمان میکند که بعلم دین مشغول است و مشتبه میسازد بر نفس خود و بر غیر و کسیکه زیرک باشد میداند که غرض او مشغول است بامور دنیا
کما نبه زیرا که اگر قصد او این باشد بایست مقدم دارد تحصیل واجبات عینیه را بلکه مقصود شان آنست که میشود از برای او حسبان اهل دنیا
مثل متولی شدن اموال موقوفه و محافظت نمودن اموال ایتام و قاضی و حاکم شدن و تقدم نمودن بر اقران و امثال آن و اغلب اینها
چنانکه دیده میشود و معاینه است بعضی که مدرس شده است علم دین و تلبیس علما سوء و خدایاری میدهند و محافظت کننده است از شرکت
خبیث اگر خیر حافظ و اعوام الراجحین ذکر زنگی دو و کنت نام دو طایفه است از طوایف هزاره است مقیم و کرد و لی
ترس و بیم مسکن ایشان در جبال شاهجه واقع بکی شیعی مذهب و جبلی مشربند هر دو طایفه قریب بیست هزار خانه دارند راقم در میان ایشان
رفته و چند گاه بوده در ملک ایشان تمک نیست و گندم و جو غایت کم است آب خوشگوار و هوای آنجا غایت سرد است و از شدت
برودت بلغ و بوستان نمیباشد ذکر دولت آباد نام چند موضع است در خراسان و هندوستان و فارس و عراق و مشهورترین آنها دولت
آباد دکن است شهری عظیم و بلده کریم است گویند قریب بیست هزار خانه در او است و نواحی بسیار مضافات او است از اقلیم دویم و هوایش گرم
و آبش طیب است دار الملک جماعت بهمنیه از صوبه دیوگر است کاغذ دولت آبادی آنجا سازند ذکر دیلمان بلده ایست بسیار
از مضافات گیلان و از توابع لاهیجان قدیم الزمان معمور بود و بر در ایام رو بخرابی نهاده اکنون قصبه ایست قریب ماند و محلی است خاطر پسند قریب
چند مضافات او است و آب و هوایش نیک بسیار بلاد لاهیجان فی الجمله نیکوست آنجا را دیلم نیز گویند بولایت قزوین قریبست ارباب فضل و کمال
از آنجا ظهور نموده اند و از قدیم الایام مردمش شیعه بوده اند و گویند بالله از آنجا برخواسته اند و اگر ایشان بزیور کمالات انسانی آراسته اند
بنا بر تحقیق بعضی از مورخان ایشان از نسل بهرام گور و ما اعتقاد جمعی از اولاد یزدجرد بن شهریار مذکور زند که آخر ملوک عجم بوده و در بدایت ظهور
اسلام بعضی از اولاد یزدجرد که ایشان نسب آنجا میرسانند فرار کرده بگیلان رفتند آل بویه را دیالمه از آنجهت گفته اند که مدتهای مدید در
دیلم اقامت نموده بودند صاحب تاریخ جهان آرا و روضة الصفا آورده اند که بویه ابن فناخسرو در قریه کلیس من توابع دیلمان بود و در حال
اختلال احوال و تنگی معاش فرزندان بسیار و بویه با والده و فرزندان خویش بجهت تعلیم و تربیت اطفال در آن نزدیکی اقامت علم جهت تحصیل
آخرت افراشت بویه در مفارقت پدر آه سرد از دل پر درد بر آوردی و چون بسر بهاد گریه و زاری کردی شبی پدر رستم دیلمی که میان من
و بویه بنیاد محبت محکم بود در روزی رفتن وی بر ابوثابت خویش آورد و بر طریق علم و اندرز او را از قاطرش سرازیر کرد و شاهزادی که
دانش نجوم و تعبیر میکرد بمنزل من تشریف آورد و بویه بادی گفت خوابی دیده ام مهم از صورت و الله مسئول نمود بویه گفت که در عالم رویا
مشاهده نمودم آتشی از صلب من بیرون آمده سه قسمت شد و بیا آنکه مملکت ایران بر تو اندانخت بسیاری از صورت کیستی و ارشش بلغت
خلایق نمود آن آتش تضرع میشود و زبان بخیر و انکسار پیش آن نار می کشوند منجم گفت سه پسر تو بر تبه بلند خواهند رسید پادشاه و جمعی
خواهند گردید بویه از این تحقیق و اشاره نفرزندان خود علی و حسن و احمد کرده گفت اولاد من اینها اند بکدام استعداد سلطنت
رسید و بچه وسیله پادشاه خواهند گردید منجم در آن باب مبالغه نموده زایچه اولادش را طلب فرمود بویه تاریخ مولود فرزندان را داد منجم
بعد از تامل بسیار اول دست علی را که مهتر فرزندان بود بوسه داد و گفت تخت این دو تمند اختر شاهی بسرق خواهد نهاد و آنگاه اند
دیگر از آن وقت سودای سلطنت صحیفه آل بویه جای کرد از آنجا قدرت شانزده نفر حکومت نمودند و مدت صد و شانزده سال بر تخت سلطنت
بجلوس اقبال ایشان عماد الدوله علی بویه بود و خسرو ایشان خسرو فیروز بن ابو کالیجار که بجلال الرحیم اشتهار داشت در بیست و دویم رمضان
المبارک سنه اربع و اربعین و اربعمایه بدست سلطان طغرل سلجوقی گرفتار شد و او را بقلعه تبرک بردند و حکومت آل بویه بر او ختم شد

ذکر دیار بکر ولایتی است وسیع و عرض بارید مستطیل مشتمل است بر بلاد معمور و قصبات مشهور و اکثر آن را اقلیم چهارم و قلیلی از اقلیم
سیم دانسته اند از مشرق بملک ارمنیه کبری و از دستان و از مغرب بولایت ارمنیه صغری و ملک شام و از شمال کشور اناطولی و از جنوب از حدود
بلاد شام و حربستان جبال و تلال و صحرا و بیابان آن برابر یکدیگر است اکثر اهالی آن دیار حنفی مذهب و دیگر شافعی و دیگر نصاری و دیگر
علی اللهی و قلیلی شیعه امامیه و عموماً ترکی زبان و بدکردار و مستوی الخلقه و صاحب حسن اخلاق و نیک احوال و پسندیده خصال
و مستوره اند و صحرانشین و بادیه گزین بسیار دارند و تقریباً بصد هزار خانه میرسند راقم در آن دیار بسیار بوده و از بلاد آنجا شب و روز
و از ملک آنجا شهر آمده است و در حرف الف نوشته شده ذکر دیوگر یکی است بجهت کثرت و صوبه است از صوبهای هندوستان
مشتمل است بر بلاد فراوان و داخل کشور دکن است و از ملک او دولت آباد نام دارد قبل ازین نوشته شد جمیع آن بلاد از اقلیم دوم و هوایش گرم
و آبش ملیح و خاکش حاصل خیز است مصنوع همه چیزش فراوان غیر آدم ذکر دیول شهریست از شهرهای سند هوای آنجا گرم و
اکثر اهالی آن بسیار دیده و مشاهده کرده است ذکر دیک گویند نام نهری است شهر را بنام آن نهر خوانند و آن شهر در کنار دریا واقع
و اطرافش واسع است مردمش یکی هندو و تمامی مرتد ذکر دیره بروزن شیر نام دو قصبه است در نواحی ملتان یکی دیره غازی خان
و دیگری دیره گلشاه و مراد راقم دیره غازیخان است و هوایش معتدل و اطراف آن واسع از اقلیم سیم هوایش گرم و آبش بسیار و نیکو
سیر و زراعت فراوان و غلاتش فراوان است مردمش اکثر سندی و دیگر مسلمان و قلیلی اهل ایمان اند راقم چند بار در آنجا بوده و بطریق تعجیل
مشاهده نموده است گلشن پنجم در بیان حرف ذال بر ضمیر ارباب دانش و بینش و بر رای اصحاب بینش مخفی نماند که در حرف ذال
بجهت ولایت و دیار دیده نشد ذکر ولایت و دیار چار بیان اقسام نموده ذکر ذهاب قصبه ایست از کردستان از توابع عراق عرب
قلیل بدخیت که اولیاء دولت ناچار بتصرف نموده اند مردمش یکی کرد و اکثر شافعی مذهب و دیگر شافعی و دیگر علی اللهی و قلیلی شیعه امامیه
فراوان و هوایش گرم و خاکش حاصل خیز از فواکه آنجا خوب است قبل ازین آبادی بوده و اکنون قریب پانصد خانه در آن است و چند قریه مضافات
آن است جناب قدوة العارفین نور علی شاه طاب ثراه چندگاه در آن قصبه سکونت داشت و جمعی بدایره آنحضرت منسلک ذکر ذوالقدر نام
طایفه ایست از طوایف ترکمان یکی شرکا و قومی بزرگند اصل ایشان از اولاد ترک بن یافث اما اکثر بلاد قوران و ترکستان و ایران و روم و شام
و کابل و کشمیر و زابل سکونت دارند و در فارس و عراق بسیار اند تخمیناً در کشور ایران سی هزار و در روم صد هزار و در کابل و کشمیر [illegible]
دارند و در فارس و عراق [illegible] تخمیناً در کشور ایران سی هزار و در روم صد هزار و در کابل و کشمیر [illegible] هزار خانه دارند طایفه ایشان حنفی
مذهب و دیگر شیعه امامیه و دیگر شافعی و بعضی علی اللهی اند راقم بسیاری از ایشان در ممالک مذکوره دیده و بصحبت اعاظم و اکابر ایشان رسیده
عموماً خالی از شجاعت و مردانگی نباشند ذکر ذهبیه نام طایفه ایست از فرقه عرفا و اولاد قاضی نورالله شوشتری رحمة الله علیه
در کتاب مجالس المؤمنین در ذکر مجلس عرفا در ضمن احوال سید محمد نوربخش قدس سره العزیز نوشته که چون خواجه اسحق ختلانی سید محمد
نوربخش را تعلیم و جانشین خود نمود و امر فرمود که سایر خلفا و فقرا آنجناب بخدمت سید محمد نوربخش بیعت کنند میر شهاب الدین عبدالله نزد سید
ابادی شهدی که یکی از خلفا خواجه اسحق بود از بیعت سید محمد نوربخش ابا و امتناع نمود و گفت اگر خواجه با او بیعت کرده باشد او را برگشتم خواجه در کوه
تبری بیان کلام از گفتار سید عبدالله واقف شد و گفت در ویشان عبدالله مرتد شد این نامه خود را در صدد ارشاد میفرماید و بیعت
او باطل است لهذا مریدان خواجه دو فرقه شدند فرقه اصحابی که امر خواجه را اطاعت و انقیاد نمودند و بر دست سید محمد نوربخش بیعت کردند ایشان را ذهبیه
خواندند و کسانیکه مریدان میر عبدالله بودند و از بیعت میر نوربخش ابا و امتناع کردند آنها را ذهبیه گفتند و میان مریدان این دو طایفه در اثبات و نفی
خلافت میر عبدالله مناقشه بسیار است تغیر کرده نام ذهبیه باین فرقه قلیل باقی است که نمانده گویا بصد سال نرسیده باشد بعضی که بیعت

فن نهم

اطلاق این اسم بر ایشان آن بود که چون سید عبدالله از دایره امر خواجه بیرون رفت جناب ابو سعید که ذهب جماعه یعنی از بیت
ناصریون رفت عبدالله بدین جهت آن طایفه را ذهبیه گفتند اما راقم از آنجا که خود را بسلسله ذهبیه منسوب میدانستند استماع نمود که چون
در آن سلسله از فرق اهل سنت جماعت کسی داخل نشده و یکی از بزرگان ایشان شیعه مخلص و چون زر خالص بوده اند لهذا آن سلسله را ذهبیه
نامیده اند فقیر گوید که این کلام بسیار سقیم و منفی است عاقبت و جهم شیعه که با حوال سلاسل مشایخ عظام دانا و بر طریقه ایشان نیاست چنین
نمیگوید و از این صورت بی معنی طریقت بیرون زیرا که فقرای سلسله علیه نعمة اللهیه و نوربخشیه و صفویه و بکتاشیه و خلوتیه و شطاریه و الصالحیه
که در سلسله ایشان از جماعت سنیان و غیر ایشان کسی داخل نشده بلکه عرفای محققین و فقرای اهل سنت را از جمله صوفیه شمرده اند و ایشان را صوفی محقق
گفته اند چنانکه ابن مطلب در موضع خویش خواهد آمد سالکان سلسله ذهبیه بخرد در کشور نارسی جای دیگر نظر نیامده است اکنون سالهاست که
صاحب ارشاد در آن سلسله منقرض است بلکه اهل اهلاک کسی که معاطرش پاک بوده باشد بنا ناهجور ندارد و کسانیکه در آن سلسله معروف
و مدرس شی موصوف اند از آباء و اجداد خویش بطریق وارث دارند و طریقت را مانند رسوم و عادات اهل ظاهر پنداشته و ما صدق کریمه یُحِبُّونَ
أَنْ يَتَطَهَّرُوا بِمَا كَانَ يَتَطَهَّرُ بِهِ آلُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان صادق و مصدق آیه أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ بایشان است و السلام علی من اتبع الهدی

گلشن دهم در بیان حرف را

بر ضمیر علمای اعلام و فضلای ایام مخفی و پوشیده نخواهد بود که مؤلفان کتاب و مصنف
این فصل الخطاب جامع اوراق پریشانی ابن اسکندر زین العابدین شیرازی در حرف را آنچه از بلاد و دیار دیده و شنیده مرقوم میگردانند
ذکر رازه و هی است بجهت طراز از ولایات عراق و مشهور آن قصبه محتوی است بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه یکی از اقلیم رابع اگر بلادش مهدی
هوار واقع است و دار الملک آن ولایت می است مذکور خواهد شد از ولایت از ارباب از و اصحاب فضیلت طرز و غیر بسیار ظهور نموده اند لهذا
از عرفا یحیی ابن معاذ و شیخ یوسف ابن حسین و شیخ نجم الدین صاحب مرصاد و از علمای شیعه سید مرتضی مؤلف تبصرة العوام و محمد بن عبد الکریم
صاحب کتاب انصاف و محمد ابن اسحق مصنف کافی و غیرهم و از علمای اهل سنت و جماعت امام فخر الدین صاحب تفسیر کبیر و از حکما ابو علی حسین
محمد مسکویه و قطب الدین محمد دار و وزرا سعد الملک و امثال اینها لا تعد و لا تحصی از آنجا بوده اند ذکر راج محل بلده است از بلاد بنگاله
دار صوبه عظیم آباد و جای خوش و هوای دلکش دارد در کنار رود عظیم واقع و اطرافش واسع است قدیم الزمان شهری بزرگ بوده و اکنون
دو سه هزار باب خانه دارد و بسیار مغرب معمور و مضافات او است و باغات فراوان دارد و اکثر آنجا هندوان و دیگر مسلمانند گروه کثیر
بسیار تجار در آنجا ساکن اند و با اطراف عالم بر بند ذکر رام پور شهریست معمور از بلاد و آن مضافات کشور است و اقلیم سیم و هوایش گرم
و آبش وسط مردمش اکثر هندوان و دیگر مسلمانان از جماعت افغان و قلیل اهل ایمانند در اطراف و جوانب آن بیابان فراوان است و آن بی غیر از نی
هیزم است بسیار علوفه و چیم است راقم داخل آن شده و از کنارش گذشته است ذکر راج پوت نظر راج در لغت هندوان بمعنی حکومت است
و پوت بمعنی اولاد باشد یعنی فرزند حکومت چون آن طایفه از اولاد ارباب حکومت اند لهذا ایشان را راج پوت خوانند و ایشان از طایفه هندو
و قومی فراوانند و یکی کافری نمانند در ملک الوه و جی اکثر مسلمانند و معتقدند راقم بسیار از افراد دیده و بصحبت ایشان رسیده است در بعضی اخلاق
پسندیده ممتازند ذکر راج ور قصبه ایست معتبر در میان جبال شامخه واقع و اطرافش اندک واسع است آبش معتدل و هوایش گرم
مایل از توابع کثیر است جنوب آن اتفاق افتاده قلعه از سنگ خام تراشیده در غایت استحکام دارد و سه هزار باب خانه در او است
خوب دارد و نواحی خوب مضافات او است اکثر اهلش اغلب حنفی مذهب و دیگر هندوست و معتقد طایفه امامیانند ذکر نواب کرم علیخان
ابن کرامت علیخان از خوانین عظام و از امرای گردون احتشام بوده و در لوازم مروت و فتوت و کرامت نفس و اصابت رای مشهور کسی
بسیار بر ابری میسر و دولت و ثروت متکاثر و جاه عریض و دستگاه مستفیض داشت و همواره بر تعظیم علما و تکریم عرفا و توقیر حکما همت میگماشت

حرف الدال

امیر دانشمند و در میدان معرفت سر بلند بود و نسبت بر فقیر نهایت محبت و مکرمت مبذول بود روزی فقیر معروض داشت که سبب چیست که
که فقیر را زیاده از استحقاق محبت مینمائی در جواب فرمود که آنچه از اصناف الطاف و خاطر میگذرد از صد یک از بسیار اندک نسبت
بتو ظهور نرسیده و آنچه مرکوز خاطر است ظاهر نگردیده اما آنکه باعث محبت و اظهار مودت و اظهار مکرمت نسبت بتو هشت چیز است اول
آنکه میان خصیت قابلیت و علت ضم خصیت است بنی آدم از یک پدر و مادر و از نوع و جنس یکدیگر خصیت هر دو و تقاضای
مردمی آنست که چون مردمان با یکدیگر ملاقات کنند محبت ایشان در جنبش و حرکت آید و لطف و مودت در حق یکدیگر روی نماید و
محبت صفت انسان و قهر و غضب صفت شیطانست نظم بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند چو عضوی بدرد آورد
روزگار دگر عضوها را نماند قرار دویم آنکه تو رسیده کشورهائی و غریب و تنهائی در مذهب سنت و شریعت رعایت غربا و
مسافرین لازم و در هر دین و دولت و نزد صاحبان هر ملک و ملت منت بر غریبان و مسافران محبت از لوازم است غریب در
کیش و مذهب محترم و در هر دین و شرب مکرم است غریب نوازی شیوه خردمندان است و از اخلاق دانشمندان نظم
بزرگان مسافر بجان پرورند که نام نکوشان بعالم برند تربیت کرده و الملک تقریب کرده خاطر آزرده کرده حبیب سیم
آنکه تو مرد سیاحی و جهان پیمائی و با فرق طبقه معاشرت مینمائی و در عالم سیاحت ابواب مخالطت بر روی طوایف امم خواهی گشود
و با ملوک و اهل سلوک در هر شهر و بلوک ملاقات خواهی نمود بزرگان همه یار از حسن و قبح روزگار از تو استفسار میکنند و از
جاهیر ایام و مشاهیر مقام استعلام خواهند و آنچه از نیک و بد انبای زمان دیده و بر فضایل و رذایل خلق [illegible]
قلندر هر چه گوید دیده گوید بی زیاده و نقصان خواهی گفت و اشرف اعیان [illegible]
دوست داشتن و گرامی محبت ایشان افراشتن باعث تکریم و تعظیم و تمامی نام نیکوست و از اوصاف حمیده [illegible]
بزرگی فرموده بیت غریب آشنا باش و سیاح دوست که با این دو گردون نگونی نکوست [illegible]
بیک بر دو دریا بدو یک مردم چو می بگذرند همان به که ناس نیکی برند چهارم آنکه تو در سلک دانشمندان [illegible]
ایشان قدم میگذاری ارباب فضل و دانش در هر وقت و کیش لازم الاحترام و در نزد خردمندان اصحاب علم و دانش واجب [illegible]
تعظیم ایشان نزد عاقلان واجب و در نزد دانشوران تکریم علما واجب است خردمندان در آسایش عالمان مبالغه کرده اند و در رعایت
خاطر و آبای ایشان اهتمام تمام بجا آورده اند احادیث و اخبار از آنمه اطهار در ایجاب بسیار وارد شده است پنجم آنکه من و تو مسلمان
و از امت پیغمبر آخر الزمانیم و چون در کس جامه یکملت پوشیده در رعایت خاطر یکدیگر کوشیده و بر یکدیگر محبت لازم و [illegible]
و حرمت یکدیگر مساعی جمیله بظهور رسانند نزد عاقلان تقاضای هم دینی و هم کیشی فوق هم نوعی و هم جنسی است حکم و ضمن [illegible]
مندرجست بر عکس چنانچه مشاهده میشود که زنگی با زنگی خوشتر و فرنگی با فرنگی بهتر یهود با یهود و مسلمان با مسلمان [illegible] نظم [illegible]
مرغان را طالبند و ران مرغان را جاذبند اهل حق از اهل حق هم سر خوشند اهل باطل باطلان را میکشند ششم آنکه ما و شما
از اهل ایمان و از شیعیان امیر دو [illegible] آیه شریفه انما المؤمنون اخوة اهل ایمان با یکدیگر برادرند هم جنسی و هم دینی [illegible]
اسلام بسیار و فرق است [illegible] هر فرقه بکسان خود و هم [illegible] با سلک خویش [illegible] حنفی با حنفی [illegible]
نزد ارباب [illegible] هم مذهبی با اقرانست هم جنسی و هم جنسی چنانکه مشاهده میکرده و [illegible] مؤمنان [illegible]
از اوی کنید هفتم آنکه تو کسوت ارباب عرفان و اصحاب ایقان داری و بموجب [illegible] از آنها یاری اهل مجاهده در [illegible]
در هر کیش و ملت احترام نمودن واست و بفحوی [illegible] در آسایش [illegible] و [illegible] در هر مذهب [illegible] نظم [illegible]

کلید جنت است بغض درویشان سزای لعنت است هشتم آنکه محبت با مثال و گردن خدمت بجا آوردن نزد باریتعالی ضایع نگردد
و در آخرت سبب درجات عالیه شود بنده از باریتعالی اجر و ثواب مأمول دارد و امید است که بموجب آیهٔ کریمه مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا در روز جزا بکار آید و شاید مراد در یوم لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ
از پیرو الا من اتی الله بقلب سلیم چه گشاید نظم برگ عیشی که بر خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست چون این
مراتب را فهمیدم لاجرم خدمت تو را لازم دیدم و در جنت مودت تو بگل و بجهت کردیم وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین ذکر رام هرمز
بلوکیست از بلوکات بهبهان و ناحیه ایست جنت نشان مابین شوشتر و بهبهان واقع و جوانب اربعه آنش واسع است و جبال سمت
شمال و مشرق آن قریب است و رود بزرگ بآن قرب میگذرد و برنج بسیار کشته میشود و قرب سی پاره قریه معموره در اوست و هوایش
گرم و آبش نیکو و مردمش بکلی عرب و شیعی مذهب و مهمان دوست و غریب نواز و در آن شیوه ممتاز اشخاص صاحب کمال از آنجا
برخواسته اند من جمله حسن بن فضل بن بهمان وزیر سلطان الدوله دیلمی بوده ذکر رام اورمز بلوکیست از بلوکات بهبهان و ناحیه ایست جنت نشان مابین شوشتر و بهبهان واقع و جوانب اربعه آنش واسع است و جبال سمت
شمال و مشرق آن قریب است و رود بزرگ بآن قرب میگذرد و برنج بسیار کشته میشود و قرب سی پاره قریه معموره در اوست و هوایش
گرم و آبش نیکو و مردمش بکلی عرب و شیعی مذهب و مهمان دوست و غریب نواز و در آن شیوه ممتاز اشخاص صاحب کمال از آنجا
برخواسته اند من جمله حسن بن فضل بن بهمان وزیر سلطان الدوله دیلمی بوده ذکر رام اورمز بلوکیست جنت نشان از بلوکات کرمان
و ناحیه خرم نشان آبش از کاریز و خاکش حاصل خیز و هوایش بکری مایل و خلقش شیعی مذهب اکثر قرای آن در ارض هموار واقعست
از فواکه انجیر و انارش ممتاز و سایر چیزش بی اعتبار است حاکمش مردی شیر و عدد بر ناو پیر بود و در این ایام حضرت ملک علام دیر بماند
اعمال خود گرفتار نبود ذکر رام جرمز بلوکی است از فارس و طرف شمال شیراز واقع و جوانب آن واسع و سمت شمال و جنوب آن جبال واقعست
قرب سی پاره قریه در اوست آبش بد و هوایش گرم و برنج آنجا فی الجمله نکوست مردمش بکلی شیعی مذهب کثیر مشاهده شده ذکر رامین
العین بلده ایست از بلاد شام و نیز اسم قریه ایست از قرای بعلبک و ایضاً نام دهی است در جبل عامل چندان تعریف ندارند ذکر
رمیله ولایتی است وسیع محتویست بر بلاد مشهوره و نواحی معموره محدود است از مشرق بکردستان و از مغرب بدیار بکر و از جنوب بعراق
عرب و از شمال بارمنیه کبری و دار الملک آن دیار موصل است در حرف میم مذکور میشود و سکنه رمیله اکثر و متقدم حنفی مذهب و قوم عرب
و دیگر شافعی مذهب و دیگر شیعه تفضیلی و دیگر علی اللهی و دیگر امامیه اند و جماعت کرد و ترک و ینیدی و نصاری نیز بسیارند ذکر رباط
لفظ رباط در لغت عرب بمعنی کاروانسرا است اما در عرف نام چند قریه ایست بنجور رباط کریم در یک منزلی طهران و رباط ترک در یکمنزلی خلخال
و رباط زعفرانی در راه نیشابور و رباط معلق بی اضافه در یکمنزلی شهر بابک بکلی آنها دیده شد رباط کریم بعجب آب و هوا و کثرت
باغ و بوستان خوب جایی است و رباط شهر بابک از جمله مردم و زراعت قریه ایست نخواه ذکر رجا آباد نام چند قریه ایست یکی در سه
فرسخی قصبه ساب از بلاد کردستان و در میان کوهستان و باغات فراوان دارد و قرب پانصد خانه در اوست و چند فرسخ مضافات
اوست دیگر خلقش شافعی مذهب و دیگر علی اللهی اند و از فواکه انجیر ممتاز دارد و دیگر رجا آباد فارس است و آن در قرای بلوک مرودشت
واقع است قرب دویست خانه در اوست جائی حاصل خیز است هر دو مشاهده شده است ذکر رحبه ناحیه ایست از نواحی بغداد و گویند
نعمان فرزند منذر در او جای خوش است و آن بنده ذکر رحمت آباد نام چند قریه ایست یکی در نواحی خوف نارد جائی خوش است و دیگر
در خراسان و دیگر در فارس و دیگر در عراق قریه ای و سفید بعضی از آنها دیده شده چندان تعریف ندارند ذکر رسول نگر قصبه ایست
قصبه اثر از توابع لاهور و مسافت سه مرحله در آبش رچاه و هوایش نخواه و نگر بکری این در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب آن کشاده
قرب سیصد خانه در اوست و چند پاره قریه مضافات است سکنه آن دیار اکثر مسلمانان و دیگر هندوان در این ایام استماع شده است
که حاکم لاهور بنابر عصبیت مخالف کیش و ملت اسم قصبه را نگر مبدل و دیگر از مسلمانان یافته است چنانکه اذان بلند گفتن و نماز
جمعه و جماعت نموده است اسم نگر رسول نگر دیده است ذکر رستاق رستاق بلغت عرب قریه را گویند در فارس نام چند

موضع است یکی در کنار مدینه و اراب جرودی هوای آتش دارد و دیگر در کنار بندر منصوره از ملک عمان گویند جای محکم و قلعه مستحکم دارد
و آب و هوای آنجا معتدل است بخلاف عمان در موسم تابستان قتل و امکان آنجا کنند ذکر رشت نقل داشت در لغت فرس خاک رسوبا
گویند و در عرف نام شهریست بزرگ و بندریست مشرک آشوره دار الملک گیلان و سواد اعظم آنمکان است و مقرر است بر قصبات معمور
و نواحی مشهور وی در میان جنگل عظیم و نخلستانی بگیرد و چهار فرسخی بحر خزر واقع است و اطراف آن جنگل پر درخت و تردد و آمد شد مسافران
بسیار سخت است از اقلیم چهارم و هوایش گرم در موسم تابستان عفن و در زمستان از کثرت باران کوچه و بازارش چرکن و خراب
هزار باب خانه در اوست همگی دو طبقه و شیروانی پوش اکثر منازل حاصلش برنج فراوان و همه ساله ابریشم بسیار و با اعتبار است
با وجود آن که برف بسیار بارد و بعضی از مرکبات مانند نارنج و ترنج در آنجا بسیار و ارباب دولت و تجارت از هر فرقه بسیار است در
سال که سنه هزار و دویست و چهل هفت هجریست لشکر طاعون بدانشهر استیلا یافته بموجب حساب بعضی مردمان درست شصت هزار
کس بدیار عدم رفتند باری مردمش همگی شیعی مذهب و بعضی جوده و از متاع حسن فی الجمله بهره اند عموماً شور انگیز و فتنه طلب و بد
دین و از دو جماعت بیدین و از معارف انسانی بعید و عقاید ایشان از برکت انفاس قدسی اساس جناب شیخ قدس سره العزیز بعضی
از اهل تمیز و عارف از همه چیز آنجا ظهور نموده اند و از تربیت آن حضرت بمراتب عرفان و مدارج ایقان مشرف شدند و نیز از توجه
شهریار والا طرار و کامکار درویش نواز شاهزاده معرفت آگاه شاهزاده محمد رضا میرزا ایدالله تعالی بتمی عنبر صاحب صفوت صفیر گردید
و مرتبه اعلی و درجه قصوی رسید که ذکر همگی باعث طول کلام خواهد بود و تهذیب ذکر تکثیر ایشان کفایت نمود ذکر شیخ زاهد گیلانی جامع
علوم ظاهری و باطنی و حاوی کمالات صوری و معنوی بود و بتمامه فنون عقلیه و حکمت اشراق را کسب علمای آن دیار نموده و مسبوق
و در بدایت حال بدیار اصفهان رفته نزد علمای آن دیار تحصیل علوم نموده و تکمیل فضایل صوری طریق اهتمام پیموده و آنگاه بخدمت سایر
علمای عراق و خراسان شتافت و صحبت اکثر فضلای عصر و مجتهدان زمان را دریافت چون آنچه خاطرخواه او بود در ایشان ندیده بکلی
آنفرقه کلمات پریشان و سخنان متعارض می شنید و از اختلاف آرای علما خاطرش محزون و دلش پرخون گردید لهذا بجد تمام
و جهد مالا کلام در مقام جستجوی برآمد و طالب شیخ کامل و مرشد مکمل شد آخر الامر بخدمت حضرت قطب العارفین و قدوة المرشدین
العارف بالله حسینعلی شاه طاب ثراه مشرف گشت از علوم ظاهری و فنون صوری کنار رود گذشت از جهت عالی همت آنجناب با
دوستان مولی رسیده و بعد از چند سال بهدایت خلق مامور شده و از عطای آنحضرت گردید روزی میفرمود که مردم روزگار توهم نموده
که این مراتب علیه و مناصب سنیه وقف قومی است که در ازمنه ماضیه بوده اند بلکه چنین است بیت فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکند آنچه مسیحا میکرد و نوبتی بیان نمود که دانستن اما اصول و قواعد عقاید با طریق نظر است و آن مسلک متکلمین و حکمای
مشائین است یا طریق ریاضت و آن مسلک صوفیه و حکمای اشراقیین است که ایشان را ربانیین هم گویند مثل الفریقین کالاعمی والاصم
والبصیر والسمیع هل یستویان مثلا افلا تذکرون در طریق اول غبار شبهه بسیار است و تقدم عقل از رهگذار انکار بیت پای استدلالیان
چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود گر کسی از علم با تمکین بود فخر رازی را از دان بن موسی نهایت دلیل مناقشه و مخالفت
اساس بر ظن و قیاس و تخمین و گزاف و ما یتبع اکثرهم الا ظنا ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بعضی در مدرسه میان اهل و سوء
بسیار جان کنده اند و کمندی چند از تقلید در گردن عقل افکنده و بر سفینه تحقیق باده عرفان نوشیده و در عدم پیرمغان تهذیب کرده اند
و عرفان مدعی علم و مشاهده اند و علمای ظاهر مدعی ظن و گمان و قیاس و استحسان اند بر این دانسته که مرتبه مدعی علم و دانش فوق مرتبه مدعی
حرف و کلمات و آیه هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب رحمه شرف نیست یا مساوی آنانکه مبدا اند و

[illegible] ذکر رضاآباد [illegible] ذکر [illegible] ذکر رقه [illegible] ذکر رماحیه [illegible] ذکر رطه [illegible]

[illegible]

[illegible] الملک تست که از بسکر و ناگاه بارین بیوقت ایکاه بارین گرفت چون اسبان [illegible] بود [illegible]
نمود [illegible] غالب [illegible] بود [illegible] چون [illegible]
[illegible] بر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

گلشن دهم

(۳۰۰) مدعی علم کند اغلب ایشان حنفی مذهب و دیگر علی القول و دیگر نصاری قلیل البضاعة اند و اهل قلیل بوسوند قدیم الزمان ملک را تقدیم بجوار
و در دمشق صوری بود و چون ملوک خانیه در اوایل سنه ششصد هجری بجوار اکثر قدما و کرامات اسلام را قبول نمودند اشخاص صاحب
فضل و کمال از اهل بعد و حال از آنجا بسیار ظهور کرده اند راقم نیز بسیار مشاهده نموده است بذکر کیفیت ایشان مبادرت نماید و ذکر نوادر ایشان
اقتدای اعلم علمای اعلام و افضل فضلای ایام بود و در مراتب علوم عقلیه و نقلیه بر علمای آن دیار سبقت میجوید و تعبیر آنجناب در قوت حافظه
ظاهر کرد و ایام چند در خدمت تحصیل اجتهاد بر آورد و در مطالب عرفان مطالب ایشان نیز عدل نداشت و در طریق تشبیه سلوک
میکرد و صفای باطن حاصل کرده بود و روزی در شرافت انسان بر سایر موجودات میفرمود بدین نحو تحقیق میشود که بحسب طبیعی از آن حیثیت
که اجسامند مانند یکدیگر متساویند و در رتبت یکدیگر ابو دیگری شرفی و فضیلتی نیست چه کلیه معنوی همه را شامل است و یک جنس جمله را متقوم و
اختلاف ازل که در ایشان ظاهر میشود ایشان را تنوع میکند بانواع عناصر و غیران و مقتضی تباین که موجب شرف بعضی بر بعضی
نیست بلکه هنوز در مرض کمال بعد نفس انسانی در قوتند و چون بیان عناصر و امزاج و اعتدال پیدا میاید و بعد قوت مرکبه باعتدال
حقیقی که آن وحدت معنویست از مبادی و صور شریفه قبول میکند و ترتیب تباین در ایشان ظاهر میشود پس از جمادات مادهٔ او قبول
صور و امزجه بهتر است از جهت اعتدال مزاج شریف تر است از دیگران و آن شرف مراتب بسیار و مدارج بیشمار است تا بجایی رسد که بر کمال
قوت قبول نفس نباتی حاصل آید پس بر آن نفس مشرف میشود و خاصیت جنبش چون اغتذا و نمو و جذب ملایم و دفع غیر ملایم ظاهر گردد
و چون از این مقام گذرد بحیوانی رسد قوهٔ شهوی و غضبی باو قابل گردد و تفاوت در مراتب حیوانات اندکی اجتهاد و کیاست تحریک
و قوت بی نهایت است تا بحدی که از بعضی افعال صادر میشود که خرد مند در او متحیر میگردد و بحکمت قدرت صانع خویش اعتراف میکند کما قال
اَلَّذِیْ اَعْطٰی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهٗ ثُمَّ هَدٰی تا بمرتبه که کیاست او را کمی بعضی مقامی رسد که قبول تادیب و تعلیم کند تا کمالی که در او مقدور بود حاصل
شود مانند اسب و شتر و باز و مقام و چند انکه این قوت در او زیادت بود و مرتبه او در ارجمان بیشتر بود تا بجایی رسد که مشاهده افعال ایشان را
کمال بود در تعلیم چنانکه آنچه بیند بجا کات نظیر آنرا تعلیم رساند بر یاضتی و تعبی که بدیشان رسد و این نهایت حیوانات بود و مرتبه اول از مراتب
انسان بدین مرتبه متصل گردد و چون از این مرتبه ترقی کند بمرتبه انسان رسد از مقتضیات طبیعت حیوانی بگذرد و از این مراتب کمال و نقصان
مقدر بر ارادت و رویت بود پس هر که قوی در او تمام افتد باستعمال آلات و استنباط مقدمات نفس ناطقه کمال بیشتر یابد و در رتبه
و فضیلت و شرف زیادت بود و این انسانی در او کثیر باشد و اهل این درجات کسانی را بود که بوسیلت عقل و قوت حدس استخراج
صناعات شریفه و ترتیب حرفهای دقیقه و آلات لطیفه میکنند و بعد از آن جا یابند که بعقول و افکار و تامل بسیار در معارف و اقصای
فضایل خوض نمایند و از ایشان اعلی و اشرف کسانیند که بوحی الهام معرفت حقایق و احکام از مقربان حضرت الهیت بی توسط اجسام
تلقی میکنند و در تکمیل خلق و تنظیم امور معاش و معاد بسبب اعتدال اقالیم و اقدار میشوند و این نهایت مدارج نوع انسانی بود و تفاوت در این
نوع بیشتر از تفاوت در انواع حیوانات بود و چون بدین منزلت رسد ابتدای اتصال بود بعالم اشرف و وصول بمراتب ملائکه مقدسه و
عقول نفوس مجرده تا نهایت آنکه مقام وحدت بود و اتحاد ایشان بجهت مانند حقایق که از نقطه آغاز کرده باشد تا بدان نقطه باز رسد
پس وسایط منتفی شود و ترتیب و تضاد بر خیزد و عبد و معبودی گردد و اول آخر میشود و جز حقیقت حقایق نهایت مطالب که آنجا
نفس مطلق بود نماند قوله تعالی فَبِیْ وَجَدْتُّ فَذٰلِکَ اَلْاَکْبَرُ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ گرد و اولاد و اعلام الانام قصبه بوده مشرف
اثر و آن دار الامارهٔ قوی سرکان بوده و در عمران بیوا نجا شده و اکنون اثری از آن ظاهر نیست مکرر راقم دیده گویند اصل خواجه شمس
الدین حافظ شیرازی از آنجا بوده و در شیراز نشو و نما کرده و این رباعی را بر مدعای خود دلیل کند رباعی مقبول همه خواص و عوام

حرف الراء

[illegible] نام [illegible] در خاور از بلاد [illegible] است [illegible] ذکر [illegible] قدیم [illegible]
[illegible] در غایت [illegible] و [illegible] [illegible] و دیگر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر رود ارس قریب قصبه [illegible] از مضافات فارس [illegible] در قرب [illegible] شمیل [illegible] در موسم
زمستان هوایش بغایت گرم است و تابستان گرم و آبش [illegible] و مردمش شیعی مذهب خالی از مروت نباشند و رنگ آنجا ممتاز و در گرمی
بی‌نظیر است ذکر رود خیر یعنی حاصل خیر یعنی قصبه [illegible] از مضافات فارس که بندجای خوب و تعلق مرغوب و قصبه [illegible] و باغات
[illegible] است اقم نیده اما قریب [illegible] رسیده است ذکر مری شهریست نوخیز [illegible] چنانکه مولانا قاضی نورالله شوشتری در تذکره مری
از صحیفه صادق روایت نموده که الری و الفرج و الشام ملیئان شؤمان و در وقتیکه عبیدالله بن زیاد حکومت مری
نامزد عمر بن سعد وقاص بود که لشکر برداشته بقتال حضرت امام حسین بکربلا رود و عمر در اول امر متردد بود در خروج و نمود این ابیات بزبان
راند عجبا ما ترک ملک الری و الری تنجع انا ارضی بها و بالملک سنین و فی قتل ابن بنت النبی لیس دونها حجاب و ملک
الری قرة اعینی آخر الامر حب ریاست بر او غالب شده حکومت آنجا را بر قتل حکم کرد شهر خاتم انبیاء و سید الاوصیا
اختیار نمود مرثیه شهر بیادرفت شهر ملک شام بلخا خراب شد تمنای ملک مری بابی حال مری مدینه مشهور بوده روزگارش چنان
خراب نموده که اکنون جز خرابه چند و آثار بسیار بلند چیزی ندارد و جوار و بادار چنانکه گفته اند بیت دیدم سحر کسی ملک الموت را بخواب
بی کفش میگریخت ز دست بابی مری و شیخ نجم الدین رازی در کتاب مرصاد العباد فرموده که در فتنه چنگیز خانی در شهری که متعلق ارس
است بقصد هزار نفر که مردمان معروف و معتبر بودند قتل رسیدند قدیم الایام شهری دارالملک ولایت آذربایجان بوده و آن ولایت را شیعیان
آدم بنا نموده و بغایت معمور و مشتیانش موفور بوده و از یکی از مداین ارمنه عراق بوده است چنانکه گفته اند بیت چار شهر است عراق
از ره تخمین گویند طول و عرضش صد در صد بود و کم نبود اصفهان کامل جهان جمله مقرند بدان در اقالیم جهان شهر معظم نبود همدان جای
شان از قبل آب و هوا است در جهان خوشتر از آن بقعه خرم نبود قم به نسبت کم از آنهاست لیکن آنجم یک یک ارجه باشد بدسم
معدن مردمی و کان سخا شهر بلاد ری بود ری که چو ری در همه عالم نبود اصمعی گفته الری عروس البلاد و مصراع که این عجوزه عروس
هزار داماد است چون آنکه مدت پنجاه سال شود که تختگاه ملوک و تاجداریست لهذا بسیار آباد و معمور و اکثر مشتیانش محصور است
و نواحی آباد و قصبه‌های خرم زیاد دارد آبش از کاریز و نهرش حاصل خیز است و مردمش شیعی مذهب خالی از هوش نباشند فقیر تکرار آنجا
دیده و صحبت مردم آنجا رسیده تفصیل آن در ضمن بیان خواهد آمد ذکر ریم باب گویند سواد اعظم بلاد فرنگ است اقم نیده و مردم
آنجا را نیز مشاهده نموده است اما شنیده شده که رهبانان آنجا نزد فرنگان و سایر عیسویان بسیار معتبرند ذکر ریگ بندریست بسیار
از بنادر فارس قریب هزار خانه در آنست و چند قریه مضافات آنست اقم نیده ذکر ریده نام محلی است بین مکه معظمه و مدینه
کرمه واقع آبش بد هوایش گرم در اوایل چندان معمور نبود و چون عثمان بن عفان ابوذر غفاری صحابه رسول خدا را اخراج از مدینه نمود و بدان
مقام کرده و از سال گرد آنحضرت بیکی تنها آنجا بسر برد تا برحمت ایزدی واصل گشت بعضی اهل علم و جناب مقدس نجمی در حق ابوذر
فرموده ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء من ذی اللهجة اصدق من ابی ذر یعنی سایه نیفکند آسمان و نه برداشت زمین
صاحب راستی راست گوتر از ابوذر و نیز فرموده که ابوذر و اصحابه شبیه عیسی بن مریم فی زهده یعنی ابوذر رضی الله عنه در راست گوئی

حرف الزاء

[illegible] ابن [illegible] است [illegible] ابوذر [illegible] ابوذر [illegible] از اصحاب کبار [illegible] ابوذر [illegible]
[illegible] شرف اسلام [illegible] [illegible] از [illegible] بود

گفتار یازدهم در بیان حرف زاء برای معرفت پیران و اقوام [illegible]

[illegible] حرف زاء [illegible] [illegible] [illegible]

روی نمایند لهذا امورات از نظم و نسق در گردد و کار و بار ملک و ملت پریشان شود و شیاطین انس و جن فرصت یابند و در اندک زمانی [illegible]
و فساد نمایند که سالها تدارک آن نتوان نمود و بسبب صلح استنباط دوستان الخواه مدتها در راحت و مشقت ابد بود روزی عقل خیر اندیش [illegible]
ایشان شهوت انی با جهان بانی جمع کرده و لهو و لعب بیش طرب با حکومت نباز نمود و صحبت زنان و معاشرت پسران [illegible]
سلطان میکند که با دختران بر بوک زنان و قرب کوزن و دوان سلطنت ایشان خاصیت بد که در باشد و زنان هر چند [illegible]
زبان بدم و ذکر زاهدان نام چند موضع است ایران بهترین آنها زبدان بیشتر فساد و از مضافات فارس است قریه ایست خوب هوایش
مرغوب است آدم یک فرسخی آنجا سیده اما قریه را دیده ذکر زاکان قریه ایست قصبه میان از توابع قزوین و محلی بهجت قرین است [illegible]
زاج سیاه بسیار دارد و جید مشهور است مردم باهی و فاضل بوده از آنجا ظهور نموده است ذکر زیدانی قریه ایست و خانی قرب بقصه خانه است
و چند مزرعه مضافات او است آبش فراوان و هوایش خرم فشان با خاتش فراوان و جوباتش از آن وی از توابع شام
و از قرای مشرق شامات و هفت فرسخی بعلبک واقع و مشرقش کرفه و سایر اطرافش واسع است مردمش شافعی مذهب در جوانب [illegible]
شیعه ماهیه اند ذکر زبیده بلده ایست از بلاد یمن از بناهای زبیده خاتون زوجه هارون از اقلیم دویم و هوایش گرم و آبش [illegible]
حصار واقع و اطرافش واسع است و نخلستان بسیار دارد و آن دار الاماره ملک تهامه ملک یمن است و جنوب سر حصار است [illegible]
آنجا قوم عرب اکثر زندگی میکنند ذکر زرقان قریه ایست قصبه میان گویند زرکان بوده یعنی کان زر در نواحی آن معدن زر باشد [illegible]
سبب زرکان گفته باشند بای جان وی در شش فرسخی شیراز تفاق افتاده و طرف شمالش کرفه و سایر اطرافش گشاده است و هزار [illegible]
خانه معمور دارد است و چند مزرعه مضافات و دست آبش از چاه و دو دست قنات در خارج قریه واقع و هوایش گرم و مردمش شیعی مذهب و خالی
از دو نمی باشند بیشه آبشان مکاری و جولا باشند و از فیض آثار سید شیعی و اندیار در غایت اشتهار است اکثر زیارت شده ذکر زرکرام
طایفه ایست از طوایف ترکمن اکثر ایشان بی ملک و رسم مسکن دارند همواره در قطاع الطریق و اهل [illegible] و دزدی و قتل مشغول و قشلاق [illegible]
نفوس بسیار دیده ایشان معقول از ایشان دیده است ذکر زرکران قریه ایست خوشمکان از قرای ساوجبلاغ قرب صد خانه در او دست اکثر زرد [illegible]
خالی از صفائی نیست ذکر زرنگ نام ماهیه چند است یکی از نواحی طبرستان و بلوکی بغایت بهجت نشان است و صحرای با وسعت و زمین [illegible]
آبش بکاریز و هوایش مشرف بحر است و اندیا شکار بسیار است قریب چهل پاره قریه معموره در او است بعضی از نواحی که مرد و سیرش نیکوست مکرر
دیده شده است و دیگر زرمان بلوکی است خرم فشان و قریب بیست پاره قریه دارد و جای خاصی است آبش از کاریز هوایش [illegible]
زرست و دیگر زرین رود عبد الرحمان بن عبد الرحمان حاکم لار نام قصبه لار را زرین نموده است آن نیز مشاهده شده و در عرف [illegible]
ذکر زلف آباد نام دو موضع است یکی قریه ایست از قرای فرهان و آن محکمه سخت دارد و دوم قریه ایست [illegible] آن محکمه اکثر [illegible]
بر جا که وقت نمی و طاغی باشند و محکمه غار ایست و همان قریه معایت و سیع و دیگر نام بلده ایست در کشور هندوستان و آنجا پارچه [illegible]
باقدوش نهر کیست خاطر خواه و آبش از چاه و هوایش گرم و بیشتر مردمش هندوان و دیگر مسلمان اند ذکر زمان آباد نام قریه چند است [illegible]
[illegible] و خرم بنا داشت ذکر زمین داور بلوکی است خجسته از بلوکات نایل و جنوب قشم واقع و قرب بیست پاره قریه در او است [illegible]
و هوایش [illegible] است و مردمش شیعی مذهب مسکن همه ساده صحیح نسب است ذکر زند نام طایفه ایست [illegible] و [illegible]
و قوم بسیار و وضع [illegible] لاوری [illegible] و [illegible] مسکن ایشان عراق و فارس و کرمان و روم و قلمرو خراسان [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
حکومت عراق و فارس و کرمان و کیلان و طبرستان و آذربایجان کرده [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در زمان طرف شمال [illegible] از آن [illegible] در آن [illegible] که [illegible]
[illegible] آنجا [illegible] بودن [illegible] آن [illegible] آن [illegible]
واقع [illegible] اقلیم رابع واقع است در [illegible] که [illegible] بود [illegible] از [illegible]
[illegible] در [illegible] ساخت [illegible] عمارات عالیه در [illegible] در [illegible] عظمت آن نهایت [illegible]
[illegible] هوای آن [illegible] بلاد عراق عرب [illegible] مسجد جامعی در آنجا ساخت [illegible]
ارتفاع آن [illegible] بود شاه اسمعیل صفوی بر [illegible] سوار شده بر آن [illegible] در [illegible] آن مسجد [illegible]
[illegible] وضع کرده بود [illegible] بلندی آن [illegible] آن [illegible] فرعون [illegible] اکنون [illegible]
[illegible] در [illegible] بقیت [illegible] خانه در [illegible] مضافات [illegible]
[illegible] در [illegible] آن [illegible] از [illegible] مردم [illegible] مذهب ابو حنیفه [illegible]
[illegible] بقیت [illegible] طرف [illegible] که [illegible] مردم [illegible] مدفن جناب امام علی النقی و امام حسن
عسکری در آنجا [illegible] طوایف [illegible] کبار است حضرت صاحب الامر در سرداب که [illegible] آنجا معروف [illegible]
آن [illegible] مشرف شده است ذکر ساحل دولت عرب کنار دریاست جمیع آن سواحل [illegible] بعرف اهل آن [illegible] نام [illegible]
که [illegible] کنیزان [illegible] آنجا آورند [illegible] اردو کنیز و غلام [illegible] سواحل [illegible] آتش [illegible]
ذکر ساری [illegible] بلاد [illegible] بوده [illegible] ایام [illegible] اکنون [illegible] آب [illegible]
مردمش [illegible] مذهب [illegible] شیعه [illegible] جنگل [illegible] واقع [illegible] اقلیم رابع است [illegible] ساری [illegible] نام جزیره است [illegible]
[illegible] سالیان [illegible] آن جزیره [illegible] است [illegible] طایفه [illegible] است [illegible] چهل [illegible] آباد [illegible] ذکر سالیان
[illegible] در [illegible] مشرق [illegible] متصل است [illegible] گیلان [illegible] آن [illegible] طولش قرب [illegible] فرسخ [illegible]
آن [illegible] فرسخ [illegible] آن [illegible] کثرت [illegible] مضافات [illegible] سمت [illegible] سالیان [illegible]
[illegible] در آن [illegible] آتش [illegible] آب [illegible] در موسم [illegible] از شدت [illegible] کثرت [illegible]
[illegible] ارباب [illegible] ذکر [illegible] اقسام [illegible] در آنجا [illegible] شاه [illegible] آنجا [illegible] مردمش [illegible]
مذهب [illegible] مردمی [illegible] از عالم انسانی [illegible] بلکه [illegible] آتش [illegible] از طرف [illegible] مقرر است [illegible]
آنجا [illegible] جمعی از اهل [illegible] رسیده است ذکر ساوه [illegible] از اقلیم رابع [illegible] از بلاد [illegible] عراق
[illegible] آب [illegible] بود [illegible] آنجا [illegible] آورده اند که در کنار آن بلده بحیره بود که در شب ولادت جناب [illegible]
[illegible] شده آب [illegible] آن [illegible] خالی از [illegible] است [illegible] از [illegible] آن
[illegible] مردمش [illegible] حکام [illegible] مذهب [illegible] و [illegible] مشهور [illegible] ذکر [illegible] قرب [illegible] هزار خانه در [illegible] آباد [illegible]
[illegible] اکنون [illegible] مذهب [illegible] ارباب [illegible] اکنون [illegible] از [illegible] علاء الدین [illegible]
از اکابر [illegible] قاضی [illegible] الدین [illegible] ذکر سبا بلده [illegible] از بلاد یمن [illegible] سبا ابن [illegible] بن [illegible]

[illegible]

[illegible] مشهور است و در آن مملکت مقیم بوده و باری تعالی بسبب عصیان مردم سبا را خراب نموده و تنها خرابه افتاده و سکنه آن
جلا کرده و بعد از مدتی مدید آنجا آباد گردید و اکنون طایفه از عمارت سکونت آنجا دارند و از سنه [illegible] منزل و مرد و مرایش خیب و کثیر [illegible]
و لفظ آن عمارات است گویند دارد و مقرب مورد و لیک و شش [illegible] آنجا نیست و در خاکش هر چه بسیار ضایع کرده و در آن آنجا در مقابله
حکم باکن دارند در موسم زمستان و تابستان مردم آنجا بر یکجا سکونت کنند اهلش زیدی مذهب و طایفه عربند راقم [illegible] گرسیکی
بکسر سین نام طایفه است [illegible] ارغیه کبری و کاهی بخاک ایروان [illegible] سکونت نمایند و کاهی در [illegible] ارمن [illegible] کنند [illegible]
بعضی شافعی و بعضی زیدی [illegible] کرده و [illegible] طریق و مشیخ [illegible] و با وجود این صفات [illegible] خوانند در آن [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible]

دلیل آن در حرف ها در ضمن هند مذکور خواهد شد آن جزیره بشکل قرب تبدیر واقع شده طول و عرض آن تقریباً نود فرسخ است جمیع
آن جزیره معموره و آنچه دل خواهد در خاطر بسند در آنجا موجود است مگر برف که آنجا نمی بارد گویند هر دیاری که مستدیر واقع شود در
آن ولایت دولت و برکت بغایت باشد چنانکه در عالم کثرت دولت و برکت مانند سراندیب جائی نشان نمیدهند و در کتب هندوان
مسطور است که در ایام سلف سه شبان و روز در آنجا بر روی آب بامیده است همون یکشبانروز است چنین حکایت در باره حضرت ابراهیم
مورخان نقل نموده اند که چند ساعت فرزندین بدولت منزل آنحضرت تابیده است مجموع اراضی سراندیب مزروع و معمور و اکثر درختان جنگلی
آنجا نافع و قسم نقل و جوز بوا و دارچینی و فوفل و فلفل و کافور است و عنبر ساراد معدن یاقوت و الماس و غیره موجود است و در سلسله
آنجا کوه بلند است بسوی حضرت آدم گویند در آنجا بوده و اثر قدم شریف آنحضرت بر سنگی باقی است و جمعی از هندوان و سالکان مجاهده و ریاضت
و مجاهده و مراقبه بسر میبرند و جمعی دیگر ملازم آنمقامند که متردین و مسافرین را خدمت میکنند هر روز بطریق استمرار هنگام چاشت فی الجمله
در آنمحل باران بارد و اثر قدم مبارک شبیه آنحضرت داشته شوی و بدو گویند در اقصای آن جزیره گذاریست مشهور بگلستان آدم و جمعی
متعلقان در یک منزل آن از طرف ایران نشسته اند که اگر کسی خواهد بآن گلستان رود مانع شوند و نگذارند بسبب آنکه هر کس بعود باز نگردد
مطلع آنرا که خبر شد خبری باز نیامد حقیقت آن بر کسی معلوم نیست مانند انگلستان چین بنگاله جائی نشان میدهند و فاصله است میان
آن و بنگاله بحر عظیم انگلک آشام گویند در حرف الف مذکور شد سکان جزیره سراندیب بیشتر هندوان اند تناسخی مذهب و مذاهب مختلفه در آنجا بسیار
بسیار است جمعی مسلمان و قلیلی اهل ایمان جمیع بادشاهش در خط استوی و قلیلی از اقلیم اول است شب و روز در آنجا برابر و یکسانست اهم اکثر
داخل جزیره سراندیب شده اما تقرب بنواحی آن رسیده و جمعی از اهل سراندیب را دیده و بصحبت ارباب ریاضت ایشان رسیده و با اصحاب
جوک که محققان آن طایفه اند معاشرت نموده و طریق مجالست و مواقفت سناسیان ایشان نموده اکنون مناسب حقیقت که از مفاد محققان
آنقوم گفته شود

در بیان فصلی از عقاید هندوان و بعضی از سخنان بالمیک بندق رکسیر

بندق بمعنی عالم و دانا و رکسیر بمعنی مرتاض و مجاهد و کامل است بالمیک نام عالمی دانا و کامل مرتاض بود در فضل و هنر از محققان برهمن گوی سبقت
ربوده بود و التماس و استدعای مریدش بهر که نام سخنان حقایق مشیان بشت انتخاب کرد تحریر نمود و نظام الدین باقی بیگ سلطان
احمد گجراتی از لغت هندوان بفارسی ترجمه کرده بعضی از مضامین آنکتاب بیان میکند و نیز آنچه از زبان بزرگان ایشان شنیده و بتحقیق
آن رسیده و بر قضیه محقق گردیده و برخی از آن میگارد بدانکه هندوان را مذاهب بسیار و روش بیشمار است و در میان ایشان حکما و علما و
عرفا و شعرا و بسیار فرقه اند بلغی جدا گانه است هر طایفه را آئین شریعت و مطابق مذهب خود کتب بسیار تالیف کرده اند اگر بایشان مراجع
نمایند تفصیلات عقاید ایشان در موقع خویش نوشته شده اکنون ذکر عقاید محققان ایشان در توحید و غیره نوشته میشود و هر که مرتاض و مرشد
کامل خود التماس نمود که بشت کسیر برا مجید بسر جرت ای در وحدت بیان فرموده و بچه طریق توحید را شاه کرد بالمیک جواب داد که بشت
برا مجید فرمود که ذات باریتعالی و شرح شناسا کرت پیدای عالم حقیقت آنست که در این تعینات کونی و موجودات از حد افزون هر چند
یک نور نیست بسان نور غیب است که خویش را بهر یک بهر صورت جلوه کرده است جمال و کمال خود را ظاهر میسازد و آن را بزبان سنسکرت
لغت قدیم هند است لنگ برگرن گویند یعنی آنکه آثار آفرینش ایجاد نمود ای برا مجید همان یک ذات کامل الصفات بچه نوع چندین ذات
و بچه طریق خود را در مظاهر موجودات ظاهر گردانید از من بشنو که برهم روپ که عبارت از ذات نخست و هستی مطلق است مجرد از جمیع قیدها و صفات
اذ تجاهی نیست چگونگی و کیفیت او را نباشد و گفت شود در آن گنجایش نبود و گذات پاک محض و هستی عقل خالص و کمال فردی و راحت
و آسایش خود بخود است یا برهم روپ که محض بدا عقل خالص است تعقل و تصور یا شد یعنی همین که هستی مطلق خود بخود تعقل و تصور نمود و گمان

بیان فصلی از عقاید هندوان

[illegible] چیزی مشاهده کند و یا بگوش آوازی بشنود و حقیقت آنرا نداند [illegible] سبب [illegible]
بدست بیاید و نفس و روح مشتی آن را معلوم کند و بداند که بخور چیزی است یا بگوش از ترش و شیرین و غیره خبر یابد یا بتصور و تعقل کیفیت
جان حاتی را بیابد مثل ادراک پنج حواس و دیم اثبات کیفیت آن بی بردن از لازم بملزوم یعنی دلیل کردن است مثلا دود
بجهت کسی که دود را مشاهده کند داند که آنجا آتش است که دود اثر و لازم اوست شیم شاید کیفیت آن بیافتن و دانستن تقلید است که هر مرد شاهد
بجهت استاد و مرشد را اعتقاد کند و داند که آنچه او میگوید حقیقت حالت چنین چون بهم رسد خود را بکیان برنجه یعنی بین قصد که بر هم رسد خود
واقعست این هم چیزی است که عبارت از نور و جان باشد و چیزی است که سبب کیان سفلی و کیان برنجه چون گوید آن یکذات حق خود را خلق و بدیدار
خود دید چند نام دیگر پیدا شد و آن اینست بدین معنی عقل و دریافت حس یعنی ظاهر که بسبب زمان بیشتری عقل کبیر و روحست آنجا نگار یعنی این هم چیزی
این معنی دارد که اجسام و اشخاص است یعنی تنها و ذاتهای موجودات و دانستن در تمامی این تنها و ذاتهای مخلوقات نمود و بود و ظاهر
نامند همان ذات پاک یگانه را بسبب دریافتن و دانستن او خود را چندین نام پیدا شد و بچندین صورتها و نمودها موجودات از هر چیز و هر کس ظاهر
و یکذات چندین ذوات نمود و عارف آگاه و حالت بر هم رسیده که شد و پاکست از چونی و چگونگی بمرتبه وحدت و یگانگی ذات او و اثبات کثرت
بطریق تمثیل خاطرشان میکند و میگوید که مثلا آدمی در حالت بیداری و هشیاری عقل و تصور میسازد یعنی میداند و دریابد خود را و غیر خود را و
مشغول میگردد بکار و بار خود در حالتیکه او بخواب رفته و خوابی می بیند در آنحالت هم خود را و غیر خود را دریافت میکند و در آن خواب حالت
که او را در آنحالت ایمن و آسایش باشد و در او هیچ خوابی نمی بیند و در باقی و مشغولی بکار ندارد این حالت را بزبان هندی سکپت خوانند
و در جوک متر نامند من یعنی شعور چون دو زر چشم و گوش و زبان یعنی و گرانی دست اگذاشته و از بسا گذشته و نیز از بجز کها و بسیا گذشته
در تربیت که آن رکی است از بجز کها که در تن آدمی جا کند آنزمان در حالت سکپت آمانند و مشابه میدارد بمرتبه بر هم که در آنحالت هیچ شعور بخود و غیر
نیست و حالت خواب چندین اسباب بیداری و تصور و تعقل نمودن آن یکذات کامل الصفات خود را چندین ذاتها و چندین صورتها و شکلها و حالت
بیداری و مشغول بکار و بار را تشبیه میسازد بظهور ذات یگانه بچندین صورتها و شکلهای متنوع در نگارنگ عالم ظاهر و چون همان بر هم رسید
بر هم آنمان از سبب کیان سفلی و برنجه که خلق را خالق بدید و خالق را خلق تصور کرد حقیقت آنجا گردید و من نام یافت این کثرت ناحیه بسبب
حالتهای آن یکی موجب آفرینش عالم گردید و من باعث آن شد مثلا آب دریا تا زمانی که بادی بر او نوزیده بحریک نام که دریا باشد نداشت و چون
باد بر او وزید دریا در تموج آمد و خیزه و پیدا کرد نامهای بسیار در آنحالت ظاهر گشت مثلا موج و حباب و نجاره و مانند آنها همچنان بر هم رسید
که باد بر دریا بر قرار بعد از آنکه باد خواهش بر او وزید چندین نام او پیدا گردید و همین خواهش باعث کثرت خلق گشت و چون خواهش سبب
آفرینش عالم آمد بر هم آنمان خود کار شد یعنی خود خالق و پیدا کننده گردید و خود علت آمد که او را معلول لازم گشت و در ذات نیز عالم
و خدا که خود بعد از ذات او وجود ندارد و او علت است و نور او معلول یعنی مؤثر که اثر است عالم و هر چه در اوست گردید خالق و خلق پیدا آمد و خود
روب شد یعنی صورت و شکل آن روب پنج نوع است سفید و سیاه و سرخ و زرد و سبز و آنچه جامع این پنج رنگ است آنرا چیز گویند و صفت
و دانستن و شنیدن و ادراک رسیدن این چیز را عالم را بیافریدا اگر کسی گوید موجود که هست او را موجدی و وجود بخشی باید که موجود بخش موجود
محض باشد و ملازم وجود دیگر چیزی دارد که بی سبب پیدائی دیگر است پس بر هم روب که علت کارن آمد باید که بالاتر از آن هم کارن
دیگر باشد جواب میگوید که بر هم کارن بود و بعد از آنکه خواهش نمود کارن پس بالاتر از بر هم کارن دیگر باشد جواب میگوید که بر هم کارن بود
بعد از آنکه خواهش نمود کارن پس بالاتر از بر هم کارن دیگر باشد و این بر هم برنجه است یعنی ظاهر است بعد از آن میگوید که اگر کسی گوید که این شما

میگویند برهم که سراسر ذوق و راحت باشد و تحقق ظهور اوست پس این تفاوت از کجا خواست که یکی بهند و یکی خورسند و یکی نقاهت و یکی صحت
و یکی انسان در متولد شود و دیگری از دنیا میرود و این چه باشد و تقابل و اضداد چرا است جواب آنست که این بند و تقیید آزادی و تیغ و حشت آلودن
و خوردن و بردن خود نیست بی بود و بود نیست بی وجود که چون سراب اصلی اعتبار ندارد و باز مستفرض میگوید که آنچه بظاهر میآید و آنچه شنیده
و دیده میشود میگویند چیزی نیست اعتبار ندارد پس برهم که در گفت و شنود نمیآید و از دیدن و شنیدن پاک و منزه است بهر از کل هستی
او و از ذات او را خاطر نشان هیچ نوع توان کرد که او هست موجود است بوجود کامل خود جواب آنست که هر چه هست هستی و وجود او در حقیقت
برهم است و او این همه شناسائی و نور و سفیدی و سیاهی نیست او را هیچ نام و نشانی نیست و چون و چگونه ندارد که در گفت و شنید و تصور
تعقل در آید و مانند او هیچ چیز و هیچکس نیست پس او را هیچ نوع وصف توان نمود و توان دانست بغیر از آنکه همین قدر سخن در مرتبه او توان گفت و
هیچ عبارت در او میگنجد که ذات پاک او از تغیر و تبدل منزه و مصونست او بکسان و یک قرار است حق و حقیقت هستی مطلق است از چون و چگونگی
و صورت و رنگ و شبه و مانند منزه و پاک است پرسیده گوید که چون گفتی که برهم بعید گفت و شنید و دانستن میباید پس این نامهای ذات برهم که بزبان
مردم هست از کجاست چرا است میگوید بر آن ذات ملاحظه خود بارادهٔ خواهش خود که خود را تصور کرد و آن تصور کردن و خود دانستن چون نام
یافت انسان چون سبب طلب یعنی تصور و تعقل بر عکس حقیقت حال که حق را حق و بدین نام یافت من برای جهت آن گوید که یکی را قرار داد که اینها
دوست است و یکی را گوید دشمن است پس از آن برهم یعنی از آن هستی و حقیقت که بی تغیر و تبدیل برقرار است من پیدا شد که تغیر و ترقی
اوست چنانچه از مثالی که برقرار است بعد از روز و شب و جنبش و تغیر و تبدیل حالات و یا از مدد خرابی تا فتن تغیر اعظم او را اسامی مختلفه تغیر
مثل موج و در جنبیدن آب همه نمودی دیگر پس از جان خواهش چنان مثل در چال است یعنی آنچه شعبده بازان و نیرنگ سازان بسیار
دان نمود حقیقت نفس الامر ندارد موجود گردیده متفرض میگوید که چون گفتی که این جهان اندر چالست یعنی نمود بی بود و بود بی وجود است پس
حقیقت این جهان و نمودهای گوناگون ملاحظه از حد از آن چیزی نباشد جواب میگوید که آنچه نمودهای رنگارنگ بدیشود جلوهٔ ذات او
چنانچه پارهٔ گوشواره و طوق و خلخال و کمر و غیر آن که از طلا میسازند حقیقت آن همه از طلاست این زیورها بسبب تغیرات و صورتهای علیحده
هر کدام نامی دارد و در حقیقت این عالم برهم است چیزی بغیر از ذات برهم در این مظاهر و تغیرات تا برهم را بخیال خود راه ندهی و بغیر از ذات
برهم بدانی و بجز نیستی تا تو را موجه یعنی دانستن حاصل شود رام و آهش بدست هر دیسی که مرتاض در کلیه کامل بود و میفرمود که تحصیل موجه برد گوشت
ذی آنکه [illegible] برهم را تصور کند و در همه جلوه خود [illegible] همه کس برابر و یکسانست و منم که بهر صورت و بهر رنگ خود را ظاهر میکنم و بحال
حال خود جلوه گر میسازم و این قبح و بلندی و غم و نور و سفیدی و سیاهی و روشنائی و بینائی و شنوائی منم و بغیر از ذات کامل الصفات
هیچ هست و آسمان و زمین و هشت بهشت و هفت دوزخ و مالک و رضوان و نور کمال من است و منم که این نقشهای گوناگون و صورتهای
رنگارنگ خود باطن بر نظایم این [illegible] و [illegible] و اولها پیدا شد و بر قسمها بود و بعد از آن اندیشه از او قارع گردد و از هر نوع
خیال و فکر پاک و منزه شود [illegible] که بعد او هست هر چیز بغیر میباید هم اوست و بغیر از ذات برهم هیچ نیست هر نمایش و آرایش او
[illegible] مشغولی که او در [illegible] مشغول [illegible] خود داند و چون کسی مستحق آن شده باشد که در [illegible]
و عرفان پیدا شود که از آن بیان و عرفان [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نیاید و چشم گیرد و کشد بر بان گردد از جاه و نشش بر زند و بیند تا که ظهور بیم و تجلی هستی مطلق در همه چیز و همه کس بحسب خصوصیات جای تجلی او را
آدمی است یکدا او را در دل خود بجوید و مردم او را در دل خود بجوید و همه سو میدوند و هر طرف در طلب او میروند و باز بشت با را بخند بنوشته
که ای جا بخند با تو راست میگویم اگر میخواهی که کیان و عرفان کامل حاصل کنی تا که مرا یاد آری و در دل خود فراموش نکنی و در دل یاد تو و همان
و مرا فرد و من باشم و در نظر و چشم تو جز من نباشد اگر این ورزش بکنی و اندیشه خود بر این بندی من بحت خود را در کروی و از او مطلق
شدی چون کیان و عرفان حاصل شود در پی این باید بود که خلق در کیان بوسد و از دست او نرود و از نگم جات و اندر چون در زمین دل با
روئیده و سبز و خرم شده باشد همه در آب دادن و پرورید آن همت بندد که بیاید و نخ تنه او محکم گردد یعنی خود را بر آن دارد که بنت اندر فرایض بود
و اقم گوید ایشان را از انکوه تحقیقات در علم توحید و فن تجرید و در مشق سلوک بسیار و تفصیل بکی صعب دشوار است و ایشان انواع جسد را
و با اقسام مختلفه ریاضت کنند و سکریت بت پرستی میباشند و رسم عادت شریعت هندوان را انکار دارند آفتاب و ماهتاب و کواکب و بتان
و بحت معین بر پرستش و تعظیم میکنند ایشان را احمق و ابله و نادان میدانند و کسیکه متعبد بدین حقی باشد او را ابله و جاهل میپندارند والسلام
علی من اتبع الهدی ذکر سرخاب نام دو سه موضع است یکی نادر دوی است مابین کابل و پشاور و قریه در قرب دست آنقریه را بنام آن
خوشتاب آورده بغایت سرخ رنگ است بسیار خوشگوار و سازگار است راقم گمر مشاهده کرده است دیگر کوه سرخاب متصل شهر تبریز است
چندان فاصله ندارد و همی از شعراء و فضلا در آنجا رفته و دیگر محلی است در ملک دانان که بنام خانه است از قرار گفتن ذکر سرآب
نام دو موضع است یکی مابین اردبیل و سرخه بزرگ واقع و آب و هوای خوب دارد و مسکن اولوس شقاقی است دیگر سرابی قریه بزرگ در هم فرنگی و
سرکان جای خوش و محلی دلکش باغات فراوان دارد راقم هم در آنجا بوده است ذکر سرای بلده است خرم سرای از بلاد توران شیخ کمال
الدین نجندی در تتبع عزل خود بدان اشاره فرموده است نظم بوستانیست مرا از دل آزردی گل بسرای آمدی ای بلبل خوشخوان بسرای راقم
مشاهده کرده و ذکر شهر سمرقند بسیار دلپسند و شهر است عمارات و گلشن و باغات و آب و هوا فراوان قدیم الایام شهری عظیم بوده و مردم را با مردم دیار آخر
نموده اکنون قریب سه هزار باب خانه در دست و نواحی چند مضافات دست آنجا زیاده و خواهش و نخواه و اندک دست آنجا در زمین هموار اتفاق
افتاده است و جوانب اربعه آنش کشاده است سلطان فیروز شاه تغلق بارها بر آن کشیده و تعمیر و تعمیر آن کوشیده آنشهر مابین دو
و مسافت او هر جا از دو میل دور است مردمش اغلب حنفی مذهب و دیگر هند ان و اقل قلیل ایشان کوچند مردم سمرقند الزمان
بصنعت نقاشی مایل بوده اند اکنون که دل بر باید در آنجا دیده نشده قبر شیخ احمد فاروقی که مشهور بمجدد الف ثانی است آنجاست و می از نگاه
سلسله نقشبندیه بوده و در سنه هزار و اند هجری از زمان ظهور خود و صاحب مکاتیب مشهور است در آنجا حقایق بلند و دقایق رجند و ویج بود
اما خالی از تعصب نبوده و نسب او با اولادش بر سر است لو و چون از نسل عمر بن خطاب و از دوی بعید و بدیع باشد تعبیر بسیاری
اولاد او را دیده و بصحبت ایشان رسیده مرتبه بلند در ایشان مشاهده نشد ذکر سمرخند چند قریه است یکی بعضی سمرقند و آن قریه چنان خوش
و محلی مرغوب است و باغات فراوان دارد و قسمتی دیگر سمرخند اصفهان هر سه بوده اند ذکر سمرقند صباح نسبت دکن و محلی است
خوش و مشکل است تقریب سمرقند و اکثر شیخ مولانا قریه شیخ قراوان و حوالی او نموده قصه مدینه بیشتر و تکثیر
وحت شماس کرده و در طرفش و صحت و در زمین هموار اتفاق افتاده است مردمش فرسنده ان و اقل قلیل مذهب و اکثر هند مشید
بکی درویشان و علمی سادات عالی شان و مردم مهربان و رحمت رسانند و بسیار قدر و نوش نمودند و بسیار بدان
و بنانند بیت عهد با لب شیرین و شان است خدای با همه بنده و این خوش خداوند ذکر سرخس بوده است از بلاد خراسان
شهر عظیم و بلده قدیم بوده اکنون خراب و ویران مسکن طوایف ترکمانست و شیخ عثمان و بو نصر بن شیخ و سعید بن بوده اند

ایشان در قرب جنب . جماعت سرخ از توابع هرات و چهار سرای آنست جبال آباد و صحاری خرم بسیار دارد و نمکش حاصل خیز و آتش گرم را
و سوداش بوج فرست ذکر سرکک بتن الفاء بین حل آن بتن است جماعت هندوان بندر را گویند و سرکک بتنم سین و راء نام آن بندر است
شهریست در کشور کن گویند بندری بزرگ و در دیه سرکست اگر مردمش هندوان و دیگر مسلمانند راقم دیده ذکر سرکام بدو ایست لازم از
بنگاله و از توابع عظیم آباد و آب هوای آنجا مانند بنگاله است و اهل آن دیار بیشتر هندوان و دیگر مسلمان و قلیلی اهل ایمانند ذکر سروستان
قصبه ایست قریب نشان قریب بقصبه باب خانه در آنست چند مزرعه معمور و مضافات آنست و می در دو اسن کوه اتفاق افتاده و دست شمالش فی الجمله
گرفته و سایر اطرافش گشاده است آبش از قناة هوایش بحسب آیات باغات فراوان و اردو از فواکه آنجا بیشتر مردمش مسلمانند آن قصبه
باین شیراز و شهر فساد واقع شده مکرر سفر آمده است ذکر سری نگر نام دار الملک کشمیر جنت نظیر است در ضمن حرف کاف خواهد آمد ذکر سقز
بفتح سین اکسر قاف و سکون زاء معجمه جزیره ایست قریب شهر بردع از مضافات قسطنطنیه گویند هوای خوب دارد و باغات و مرکباتش فراوان
و شرابش مشهور و مرغوب و کلانت راقم دیده سقناق لفظ سقناق در لغت ترک محلی گویند و عرف نام بلده ایست از بلاد توران مشهور است
بجهت توران از اقلیم پنجم و هوایش خوب و مردمش حنفی مذهب و غیر مذهب ذکر سقین بفتح سین از لغات ترکی معلوم میشود اما راقم را معلوم و در
نسخه‌ای از بلاد شرقیست از اقلیم ششم و بروایتی هفتم هوایش بغایت سرد گویند پوست سنجاب از آنجا آورند راقم مشاهده نکرده و میل بر بردن
او نموده زیرا که شهری که در غایت برودت باشد و ارباب معرفت و اصحاب طریقت در آن نباشد عقلا بر چنین شهری رغبت نکنند و میل بدیدن
آن نمایند ضیع مردم آن دیار از هوایش توان دانست ذکر سکر بکر نام دو موضع است در ملک سند جایی محکم و محلی مستحکم است و متصل است
بنهر و قلعه آن بغایت استوار است بعضی گویند سکر بکر نام یک موضع است و در دو ملک سند اتفاق افتاده است راقم تفصیل آن گذشته است ذکر
سلماس بلده ایست بجهت اساس از بلاد آذربیجان مابین شهر خوی و ارومیه واقع و دست مغربش فی الجمله گرفته و سه طرفش واسع است
و طرف مشرقش بحیره تبریز اتفاق افتاده و کشتی‌ها که سر و سیرش بسیار آماده است قریب هزار باب خانه در آنست چند پاره قریه معمور مضافات
آنست باغات فراوان و آب روان دارد و مردمش بنی مذهب ترک نمایند راقم از دور دیده و خلقش بسیار مشاهده کرده است ذکر
سلطانیه از بلاد عراق و در دو منزلی قزوین واقع است آنجا را سلطان غازان بنا نموده و سلطان محمد خدابنده اتمام شهری خوش و بدیع کرده
بوده روزگارش چنان خراب شده که خبر قریه از آن نمانده همین سلطانیه بغایت انگشت نگر رویده شده است تفصیل احوال آن حواله بکتاب تاریخ
که در آن زمان بوده و نوشته است ذکر سلطانیه آبی قصبه ایست مابین فراهان و گزار و کره قلعه محکم دارد و در زمین هموار واقع و جوانب مربعه اش
وسیع است اورنگ سلطان کرجی سپهدار خسرو ایران حسب الفرمان بنا نموده و در تعمیر و تنقیح آن اهتمام تمام فرموده قریب هزار باب خانه در آنست
قرای چند مضافات آنست آبش از کاریز و هوایش دمساز و خاکش حاصل خیز است دیده شده آن قصبه دار الاماره خلف حسین خان سپهدار شهید
ایرانست گویند خالی از هوش و ادراک نیست از مراتب فتوت و سخاوت و مروت بی امثال و اقران متعدد است راقم ملاقات نکرده ذکر سلمت
بلده از بلاد بخارا قریب هزار باب خانه در آنست و نوعی خوب مضافات دست بغایت مرغوب و اکثر شهیاتش موفور است هوایش بد آبش وسط
و مردمش اکثر سندوان و دیگر مسلمان و دیگر اهل ایمانند و حصیر بافی نظیر در آن دیار بسیار باقند و منحصر آنجاست و بسیار عمامه از پوست ماهی میسازند که
صد مثقال وزن میشود و عمده قماری اهل در آنجا بدست آنست در زمین هموار واقع و اطرافش واسع است و در کنیزی و اکثر اتفاق افتاده
ذکر سلامه قصبه ایست خوش هوا از قصبات بلوچ چهار قریه معمور مضافات دست مسکن قوم اشراف اکثر ایشان بی مذهب و بی
قوم عربند ذکر سمرقند شهریست دل پسند آبش خوشگوار و هوایش سازگار خاکش حسن خیز و فیض طرب انگیز از اقلیم پنجم طولش از جزایر خالدات
قب و عرضش از خط استوی لد و بیست و کسر تسلیف نامند و بعد از تتر خراب شده آنگاه کشتاسب سلخت اسکندر رومی است و بعد

حرف السین

آنجا مشهور است از نسل تبع یمنی بعلت حضور است اهل آن دیار آنجا را خراب نموده و عمارات آن دیار را برکنده بعد از آن آنجا مشهور کرده خواند بادخوشین با (۳۱۴)
بعین مبدل کرده و مشهور کنند کفتند و عرب کاف را معرب نموده و مرقند خوانند و در آن زمان سیاه در ایام دولت تیموریان بغایت معمور و بهشت آباش بود
بود و در اهورا کرد در شهر سرای بخرابی نمود اکنون تقریباً هفتصد خانه در او است و نواحی معموره و قرای مشهوره و مضافات او است از آنجمله بوکن سغد و
کرت باغات و بسیاری آب و آن دور از جنات ارض جهان کفته اند و شهر سمرقند باغات بسیار و بساتین بسیار دارد و میوه و سردسیر نیز خوب
و خوب و خلاقش از آن مردمش اکثر حنفی مذهب و فارسی گوی و دیگر ترکی زبان و عموماً قریب بانزده هزار اند و قلیلی شیعه امامیه است و حاکمش از جانب
والی بخارا مقرر است ارباب فضل و کمال و اصحاب حال از آن دیار بسیار برخاسته و بزیور کمالات صوری و فضایل معنوی آراسته از من جمله
شمس الدین حکیم سوزنی مرید حکیم سنائی و خواجه محمد مرید سید محمد نوربخش و امیر معزی شاعر و عروضی فاضل و سعید الدین نشرتی شاعر هم
از آنجا بوده اند و بعضی کثیر از علمای اهل سنت و جماعت از آن دیار ظهور نموده اند که ذکر همه طول دارد و ذکر سمنان شهری است خرم بنیان خوش آب و هوا
خالداست قحط و مرض از حد استوی قرا آنجا بای طهوت دیر بند و هوایش خاطر پسند و آبش گوارا و خاکش بغایت فرحت فزاست قریب دو هزار باغ
دارد است و نواحی چند مضافات دست در زمین پست بلند دارد و جوانب اربعه اش واسع از اقلیم رابع است اکثر فواکه سردسیری بهم رسانند است بیا
انجیر و میوه و بادام و فستق انار آنجا بامتیاز است بزرگی فرموده که چون شهر سلطان و انار سمنان در عالم نیست مردمش بکلی شیعی مذهب و عموماً از معالم
مردمی و دور از جفا و محاسن انسانی مجبور گویند اشخاص خوب دارد اما راقم مشاهده نکرده و در زمان سلف ارباب حدود حال و اصحاب فضل و کمال آنجا
ظهور نموده اند منجمله ابوالمکارم احمد علاء الدوله بن کمال الدین بیابانکی صاحب تصانیف کثیره از آنجا بوده و از آنجمله کتاب عروه و تفسیر او نیز است
و او مرید شیخ نورالدین عبدالرحمن مرقانی است رحمة الله علیهما در سلسله وحدت خود میان عبدالرزاق کاشانی و آنجناب کتاب چند نوشته
شده در ضمن احوال کاشان مذکور خواهد شد مولانا قاضی نورالله شوستری در مجالس المؤمنین در ذکر احوال شاه قاسم فیض بخش بن سید محمد
نوربخش که او مرید خواجه اسحق ختلانی است گفته که سلطان حسین بایقرا والی خراسان از سمت سخت آمده شاه قاسم را بسلطان یعقوب که
والی عراق و آذربایجان بود نمود که شاید برکت قدم و قدم حضرت شاه قاسم از آن مرض که او در آن گرفتار شده شفا یابد و جهت تحصیل
رخصت قصبه بیانک که از توابع قصبات خراسان بود بسلطان یعقوب پیشکش نمود و چون شاه قاسم بصحبت سلطان حسین میرزا رسید برکت
قدوم او سلطان از آن مرض خلاص گردید و او بکرم حرم او را ارادتی عظیم بخدمت شاه قاسم رسید تا آنکه قصبه بیانک سورغال شاه تعیین نمود
و همواره در تعظیم و تکریم او نهایت مبالغه مینمود تقریر گویند که آن دودمان که جهت سخت ایشان قصبه سمنان را والی عراق و آذربایجان پیشکش
میکنند و برای آسایش آنها قصبه بیانک سورغال میدهند تا مشاهده نمایند که در روزگار اهل عرفان و زهد و ایشان چه میکنند و در خاص و عام
و فرود و خام بادیت و از اصحاب دلان چگونه کرامت گرفته بگویم شرح آن تجدید شود قوی بعقاد من کاغذ شود ذکر سمنات ناحیه ایست بهجت
آیات از نواحی بغداد مشتمل بر مواضع خوب و مزارع مرغوب مسکن طوایف خزاعی است بکلی شیعی مذهب و قوم عربندی در دو منزلی کوفه اتفاق افتاد
و جوانب اربعه آن بغایت کشاده است سمت شرقی وی شط فرات است زمان سمت بحر و جبال مشهور و بعبادات خود و حسن تعبیر کرده ذکر
سمنار بروزن زنار کشور بسیار سودان و محروسیت بسیار و فراوان بعضی در خط استوی و اکثر آن در اقلیم اول اتفاق افتاده خاک دیار او مرتفع
متصل است فاصله میان آن و کشور بیابانی و جنگلی بچهار روز راه و اکثر سکنه آن دیار شافعی مذهب و دیگر فرقه کلی سیاه فام و عراق هم هستند
راقم بدان دیار رسیده اما مردم سمنار بسیار دیده و صحبت داشته بعضی از ایشان خالی از هوش نباشند و عموماً سلیم النفس و حلیم و بی آزار باشند قدم
وجود و سایر حبوب بغایت حاصل ندارد و فواکه سردسیری نیز بعمل نیاید و بیابان آن دیار زیاده از کوهستان است قریب سال هفتم که محمد علی پاشا
والی مصر تصرف نموده و در تعمیر بلاد و تکثیر عباد آنجا بذل فرموده است تقریباً دویست هزار کس در آن ولایت در کشور مصر آورده و طریق نظم جدید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بیرون از حد و اندازه است و در این محل مصالحات است اگر مردم [illegible] دیگر مسلمان و دیگر اهل ایمان [illegible] سارات [illegible]
تیر و ارد و بیش از چاه و دوایش گرم و سست شامل [illegible] اتفاق افتاده و راقم اشخاص با صدق و صفا که [illegible] نموده است [illegible]
امرای جلیل القدر و صاحب سخاوت بوده [illegible] نواب حسینعلی خان [illegible] عبدالله خان و برادر بزرگ معزالدین دولت بهادر شاه [illegible]
[illegible] مارت [illegible] و جهان کرم و کریم جهان بودند چنانکه نقل کنند درویشی فقیر شاه نام [illegible] خوب بزبان هندی نوشته [illegible]
[illegible] و فرزند [illegible] امیرالامرا بود و نواب حسینعلی خان [illegible] بر [illegible] داده و چون نواب [illegible] از مشاهده [illegible]
[illegible] در ایران بدرویش [illegible] و [illegible] تمامی [illegible] را [illegible] و [illegible] ذکر
[illegible] و [illegible] است از قصبات آذربایجان و [illegible] از اعراق شیخ نجیب الدین و شیخ شهاب الدین که [illegible] از مشایخ سلسله شیخ صفی بوده اند [illegible]
[illegible] و صاحبان تصانیف مفید بوده اند ذکر سهند نام کوهی است [illegible] از اصحاب رسول [illegible] و کوهی مبارک است
ذکر سیروان از بلاد قزوین و از مغرب [illegible] مدینه [illegible] است اقم [illegible] مشایخ عظام [illegible] ظهور نموده است ذکر سیرجان جای است
[illegible] قرب سعید و شصت پاره قریه دارد [illegible] از [illegible] و [illegible] کرمستان و قهستان [illegible] و [illegible] قرار دوست [illegible]
[illegible] است قریه‌های خوب [illegible] دارد و قریه سعیدآباد و سعادت‌آباد و نصرت‌آباد و [illegible] و [illegible] از [illegible] است و اشخاص [illegible]
و [illegible] و صاف اعتقاد و [illegible] بسیار [illegible] شیخ ابو عمران سیرجانی که در زمان خود [illegible] بوده و [illegible] ظهور نموده احوال [illegible]
مذکور است اقم گوید که [illegible] و [illegible] ایام [illegible] بوده و مردمش [illegible] شیعی مذهب و قریه سوخته چال علی اصغر [illegible] ذکر
سیلان نام کوهی است [illegible] آذربایجان [illegible] چشمه‌های بسیار و چشمه‌های بسیار [illegible] و [illegible] کوهی [illegible]
کوهی فرسخ و [illegible] و [illegible] چشمه‌های آن در غایت سردی است و در حوالی آن بعضی چشمه‌های سوزان جاریست صاحب
[illegible] آورده که در کتاب عجایب المخلوقات از حضرت رسول صلعم روایت شده است که من قال سبحان الله حین یمسون و حین یصبحون و له
الحمد [illegible] السموات والارض وعشیا وحین تظهرون یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی ویحیی الارض بعد موتها وکذلک
تخرجون کتب الله من الحسنات بعدد [illegible] عن جبال سیلان یا رسول الله وما سیلان فقال [illegible]
الارض والاذرا یجاد علیهن من [illegible] الجنة [illegible] ذکر سیستان صاحب معجم البلدان گوید که سجستان مغرب سیستان است [illegible]
است مشهور و دیاریست مذکور و در جنوب هرات واقع و اطراف و اسع زمین آنجا اگر یک [illegible] است و [illegible] بادهای تند [illegible] کردن [illegible] آسیا
آنجا از آفت مستثنی است بر نواحی معموره و قرای مشهوره و محدود است از مشرق بملک سند و قابل و از مغرب بیابان بود و [illegible] کردن [illegible]
هرات و فاین و از جنوب بارض بوجستان و [illegible] بلکی از اقلیم [illegible] و [illegible] کرده و آتش [illegible] و [illegible] و [illegible]
بلکی شیعه امامیه اند و فارسی زبان و فقرا و غربا مانند شجاع و دلیر و در مراتب غیرت و حمیت بی نظیر اند در کتاب [illegible] ذکر نموده [illegible]
و ذکر نیز مسطور شده که در زمان بنی امیه بر منابر شرق و غرب [illegible] و در [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] کرده و اهل سیستان از آن امتناع نمودند [illegible]
نامه نوشتند [illegible] کردن آنحضرت [illegible] که بفضل و تقوی مشتهر اند جریر بن عبد [illegible] که [illegible] صادق [illegible]
و خلیل سجستانی که تاریخ آل محمد علیهم السلام را تالیف نموده و از علمای اهل سنت و جماعت نیز [illegible] کرده اند و [illegible] صفاریان [illegible] خود [illegible]
نموده اند اکنون بحکام [illegible] قسمت [illegible] یکی از ایشان از نسل [illegible] در زمان [illegible] صفوی تابع بوده اند [illegible] دولت [illegible]
راقم گوید اگرچه [illegible] بنظر رسیده و اهل آن دیار [illegible] کرده اند و با مردم آنجا [illegible] و [illegible] و [illegible] ایشان [illegible]
و صداقت [illegible] است [illegible] و [illegible] که در شجاعت و دلیری مشهور [illegible] اند [illegible] ذکر سیواس [illegible]

گلشن دوازدهم

[illegible] از تعلق خاطر از جزایر خالصات [illegible] و عرض از [illegible] تا [illegible] در زمین [illegible] و اطرافش است [illegible] آن [illegible]
[illegible] الملک کشور روم و [illegible] بزرگ بوده اکنون قریب دوازده هزار باب [illegible] دارد است [illegible] آبادی و قرای [illegible] بنیاد [illegible] دست [illegible]
[illegible] و [illegible] بسدی [illegible] سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی [illegible] و در غایت استحکام بر آن کشید [illegible] دست [illegible]
[illegible] در غایت قلت است [illegible] دولت [illegible] فراوان و حبوب و علائش [illegible] جوامع [illegible] و صوامع [illegible]
[illegible] و [illegible] حسینی [illegible] مرحمت آگین [illegible] و [illegible] صاحب [illegible] و [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] و [illegible] ایام [illegible] ملوک [illegible] و مرکز سلاطین [illegible] بوده [illegible] ترکه [illegible] و [illegible] نمود [illegible] مدت [illegible]
[illegible] عدل و داد [illegible] اسم ایشان [illegible] که چه مقدار [illegible] عدل کرده بوده [illegible] اهل آن دیار [illegible]

شمس الدین اقتدی فاضل [illegible] و عارف [illegible] حکیم [illegible] بود و در علم حکمت و طریقت و شریعت [illegible] بی [illegible] و با اهل [illegible]
[illegible] و [illegible] معاشرت [illegible] مزید [illegible] و با [illegible] خاص و غایت مخصوص [illegible] و از مراتب [illegible] و [illegible]
[illegible] سؤال نمود که در معنی وحی و الهام و کشف کرامت [illegible] و تحقیق آنها را چگونه [illegible] در جواب فرمود که مراد از وحی آنچه
مشهور است کلامیست که بواسطه جبرئیل بر انبیا مرسل منزل شده و آن دو قسم است اگر بنزول جبرئیل و آوردن صورت کلام باشد قرآن است و اگر
با القای جبرئیل معنی کلام است بی صورت [illegible] بر دو [illegible] گفته اند که وحی القای کلامست بواسطه ملائکه مطلق از آیه اوحینا الی ام موسی مستفاد
میشود و تا از آیه کریمه فاوحی ربک الی النحل چیزی دیگر مفهوم میگردد که ورای آن [illegible] است و الهام در لغت بمعنی بدل افکندن است و آن
مخصوص انبیا و اصفیا و اولیا علیهم السلام است و مراد از الهام علمی است که حق از عالم غیب بقلوب ایشان القا کند و آیه وعلمناه من
لدنا علما اشاره بر علم الهام است و کشف در لغت بمعنی ظاهر شدن امر مبهم است بر کسی و توجه روح بعالم خود در حین بیداری [illegible] توجه
روح بعالم خود در وقت خواب و [illegible] صادقه گویند چه روح انسانی از عالم امر است و عالم حس [illegible] و حجاب اوست پس هرگاه بسبب مجاهدات
و ریاضات [illegible] حسی مانع توجه روح بعالم خود گردد البته در بیداری روح متوجه عالم خویش میگردد و ظاهر میشود بر او چیزها بقدر تصفیه باطن از
کدورت جسمانی و ذیول از مشاغل حسی و آیه فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید [illegible] و جناب شیخ [illegible]
که حقیقت کشف از حجاب بیرون آمدن هر چیزیست بر چیزی صاف [illegible] آن چیز کند بصفتی که پیش از این مشاهده نمیکرد و حجاب عبارت از موانعیست
که دیده بنده از مشاهده جمال حضرت احدیت محجوب [illegible] و [illegible] عالم دنیا و آخرت که بر [illegible] هفتاد هزار عالم و بر [illegible] هفتاد
عالم [illegible] آنچه مناسب [illegible] است هفتاد هزار عالم است که حدیث صحیح آن ناطق است بمضمون ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة
این هفتاد هزار عالم در نهاد انسان موجود است و بحسب هر عالم انسانی را دیده است که آن عالم را بدان دیده مطالعه توان کرد در حالت
کشف این هفتاد هزار عالم در دو عالم امر و خلق مندرجست که حقیقت [illegible] و ملکوت [illegible] شهادت و جسمانی [illegible]
نیز گویند و عبارات [illegible] مختلفه [illegible] و انسان عبارت از مجموع آن دو عالمست که قدرت [illegible] جمع بین الضدین کرده است [illegible]
دیده که ادراک هفتاد هزار عالم کند و در [illegible] عالم انسانی مندرج گردانید و چون سالک صادق بجذبه ارادت از اهل انسانیت
طبیعت و باطل [illegible] شریعت [illegible] و صدق [illegible] و [illegible] بانوار [illegible] و مجاهدات [illegible] و متابعت شیخ کامل [illegible] هفتاد هزار
حجاب [illegible] و از هر یک از آن هفتاد هزار حجاب [illegible] دیده مناسب آن مقام گشاده شود و احوال آن مقام منظور او گردد اول دیده عقل او
گشاده شود [illegible] رفع حجاب [illegible] عقل [illegible] روی نماید [illegible] مغلوقات [illegible] شود و آن [illegible] نظر میکرد [illegible] آن [illegible]

باشد و اگر حکم [illegible] در مقام کشف [illegible] و چون از کشف [illegible] پیدا شد [illegible] کشف [illegible]
گویند [illegible] در این مقام کشف [illegible] و حرص [illegible] [illegible] پیدا آید و چون [illegible] از کثافت
جسمانی پاک شد [illegible] کشف شود [illegible] نصیب [illegible] که [illegible] حجاب [illegible] بر خیزد و آنچه [illegible]
این حال ادراک [illegible] باشد که [illegible] کشف [illegible] شود [illegible] چنانچه [illegible]
عند [illegible] اذا نظرت الی اهل الجنة و الی اهل النار و [illegible] عرضت علی الجنة فرأیت اکثر اهلها البلهاء
و عرضت علی النار فرأیت اکثر اهلها النساء و الاغنیاء و چون حجاب [illegible] مکان [illegible] کشف شود [illegible]
خرق عادت که [illegible] کرامت [illegible] در این مقام پیدا آید [illegible] بر خاطر [illegible] آتش [illegible] زمان [illegible] کرامات [illegible]
زیاده باشد زیرا که اهل دین و غیر اهل دین [illegible] کرامات [illegible] که [illegible] مردم [illegible] و [illegible]
و غیره [illegible] صادر شود اما آنچه [illegible] کرامت [illegible] اهل دین [illegible] کشف [illegible]
آید زیرا که روح [illegible] سلطان [illegible] روحی [illegible] که [illegible] خاصان [illegible]
الایمان [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[

گلشن سیزدهم

دارد تحریر آنکه اهل بسنده فرقه‌ای حنفی و از توابع شیراز و در ماهی کوه واقع و طرف مغرب فی بحر واسع است و وی را قریه آن بیکنده و باغات
فراوان دارد و قریب پانصد خانه دارد است آب و هوایش نیکو است و اهل و نااهل دارد و عموماً مکاری خالی از شرارت نباشند کثیر شیاره شد ذکر سیلون
قصبه‌ایست از نسبات صد هزار لال شمار مقدم هندوستان جلالی آنجاست قریب دو هزار خانه دارد است جائی وسط است ذکر سیف آباد
نام چند موضع بسنده کثیر آنها سیف آباد بادشاه جهان آباد است و آن در بیست منزلی دهلی افتاده قریب ۱۰ هزار خانه دارد است قرای آن
مضافات اوست در زمین هموار واقع و جوانب آن واسع است تمام آنجا از جانب سکان مقرر است مردمش اکثر سنی‌اند و دیگر مسلمان و قلیلی
اهل اهل‌اند راقم چندی در آن قصبه بوده و با بندگان آنجا صحبت نموده است و ذکر سیف آباد بنجابست آن بدرسه منزلی لاهور واقع و آن قریه قصبه‌ایست
مردمش اکثر حنفی مذهب‌اند ذکر سمیرم نام دو ملوک سمیرم علیا و سمیرم سفلی سمیرم علیا از مضافات فارس است آب و هوای خوب دارد و مردمش
شیعی مذهب‌اند و سمیرم سفلی نام قصبه است قریب بیست پاره قریه دارد است آب خوب و هوایش بلوست باغات خوب دارد و میوه‌های سردسیر
فراوان دارد و اکثر مشتیانش از رانت گذر شاه شده مردم بنگ احوال دارد ذکر سیاه‌بن قریه‌ایست از قرای قزوین آن از مدن جوار
واقع و اطرافش واسع است قریب دویست خانه دارد است آبش گوارا و هوایش نیکو است جنده از تمار دارد و اکثر مردمش ترک و عموماً شیعی مذهب
دیده شد گلشن سیزدهم در بیان حرف شین بر خاطر معرفت آثار باشد انشاء پرداز فضیلت مآثر اصحاب بینش پوشیده
و مستور نخواهد بود که مخفی بر کمال و معتقد اهل حال مرید جامع فضایل انسانی ابن اسکندر زین العابدین شیروانی در حرف شین معجمه بلاد بسیار
دیده و دیار شیر شنیده و اطراف و اشتران گردیده ذکر شام و دیار معروف و کشوریست موصوف در لغت یونان ملک شام را سوریا گفته‌اند
میگفتند و مردم آن دیار از ارض مقدس و زمین کنعان میخوانند و وجه تسمیه آن بجهت شام نیست که از بنی کنعان بن نوح قومی با رکه معظمه متفرق شد
و جمعی بیامن گرد و بجانب یمن رفتند اکابر قوم گردند تیامنوا لهذا ملک یمن را یمن نامیدند و جمعی دیگر بیاسر نمود و گفتند تشاءموا بنابراین
آن دیار مسمی بشام شد بعضی گفته‌اند که باعث بادی آنجا سام بن نوح بوده و در لغت سریانی سین را شین مبدل نموده شام خوانند محدود است از
مشرق بجزیره عرب و بادیه و از مغرب دریا و از جنوب فلسطین و از شمال بادیه صفر او روم و طولش یکماه و عرضش
روز راه است و مخوب پنج جند فتح جیم جند اردن جند دمشق جند حمص و جند فلسطین مجدد تفسیر و هر یک از آن جند مشتمل است بر بلاد
قدیمه و قصبات عظیمه و قرای معموره و مواضع مشهوره و مراتع و کشت و مزارع خوش جمیع بلاد شام را اقلیم سیم و چهارم است جبال و صحرای آن
برابر و کمیاب است اگر هوای آن دیار بحسب آب و هوا معتدل و بعضی بلاد سرد است اگر گرمی باشد و برخی مرتفع است ممکنه است چند فرقه‌اند و طایفه
فرقه‌اند و سایر فرق نیز میباشند فرقه است متفرق بچند فرقه اول اشاعره دویم حنفی اند و فرقه سواد اعظم‌اند و فرقه مالکی و حنبلی نسبت بدیگر
فرق کمتر اند و دیگر فرقه شیعه امامیه‌اند و این فرقه قریب صد هزار خانواده‌اند متفرقند و دیگر علی اللهی اند که آن فرقه از صد هزار خانواده‌اند متفرقند و
سوای آنکه در جبال سکونت دارند و دیگر جماعت نصاری‌اند قریب دویست هزار خانواده‌اند و بشغل خرج گذارند و ایشان نیز متفرقند و دیگر قوم
سامریه که ایشان در دمشق‌اند و ملک ایشان است و جبال نسبان و نواحی آن سکونت دارند تقریباً صد و پنجاه هزار خانواده‌اند اکثر
اوقات ایشان با یکدیگر جنگ دارند و دیگر قوم یهود و این طایفه نیز متفرقند قریب پنجاه هزار خانواده‌اند و طایفه طوایف کرد نیز در آنجا ساکنند
که دین یهود را می‌پرستند و از اول اعتبار در کتب تواریخ مسطور است که فتح شام با قوم در زمان خلافت عمر بن خطاب روی نمود و اکثر
بلاد شام را خالد بن ولید و سعد وقاص و ابو عبیده جراح تسخیر نمودند و حکومت شام قدیم الایام با اولاد کنعان بن نوح
اختصاص داشت بعد از آن طایفه عمالقه قوم عرب در آن مقام رو دیگر جنگ کرده مغلوب شده بدیار مصر آمدند و چون فتح تمام شد
عرب با کنعانیان در امر حکومت شام شریک قرار دادند و آنگاه ایشان را بر اهل جمعی از بنی اسرائیل و ملوک شریا مقام ظهور نموده ارض شام را تسلط